تعریف علم اخلاق

از آنچه در باب اهمیت و ضرورت علم اخلاق گفتیم، تا حد زیادی ماهیت و تعریف این علم نیز آشکار شد. با این همه، برای به‌دست دادن تعریفی دقیق از علم اخلاق می‌باید معنای لغوی واژه اخلاق روشن شود.

اخلاق جمع «خُلق» است. خُلق حالت و کیفیتی باطنی است که با چشم سر و حواس ظاهری، دریافتنی نیست. در مقابل، «خَلق» عبارت است از حالت و کیفیتی محسوس که با چشم سر و حواس ظاهری دریافتنی است. در زبان فارسی صورت در معنای دوم به‌کار می‌رود و سیرت در معنای اول. صورت به ویژگی‌های ظاهری انسان مانند رنگ پوست، مو، بلندی و کوتاهی قد، چاقی و لاغری و زشتی و زیبایی گفته می‌شود و سیرت نیز به ویژگی‌های باطنی و معنوی انسان مانند مهربانی، نرم‌خویی و شجاعت که این ویژگی‌ها با حواس ظاهری دریافتنی نیستند، گرچه می‌توان آثار آنها را مشاهده کرد. بنابراین اخلاق صفت‌ها و ویژگی‌های باطنی و معنوی انسان است.

هر خُلق مقتضی رفتار خاصی است. کسی که صفت و خُلق سخاوت را داراست، به نیازمندان انفاق می‌کند، و در سختی‌ها به دیگران کمک مالی می‌دهد. وجود یک صفت در فرد موجب می‌شود وی رفتارهای متناسب با آن را بدون احساس سختی و بی‌هیچ تفکر و تأمل جدی انجام دهد. کسی که سخاوت در وجود او نشسته، به دیگران می‌بخشد، بی‌آنکه نیاز داشته باشد دربارهٔ درستی این عمل بیندیشد و یا این عمل برای او سخت و سنگین باشد؛ درست به مانند راننده‌ای باسابقه و ماهر که بدون تأمل و احساس اضطراب رانندگی می‌کند.

از سوی دیگر، خُلق ممکن است امری پسندیده و یا ناپسند باشد. برای مثال، راست‌گویی و دروغ‌گویی دو صفت‌اند، اما یکی پسندیده است و دیگری ناپسند. به صفت پسندیده فضیلت و به صفت ناپسند رذیلت می‌گویند.

اکنون که معنای واژهٔ اخلاق روشن شد، می‌توانیم به تعریف علم اخلاق بپردازیم. ابن‌مسکویه علم اخلاق را تعریف نکرده، اما می‌توان از مجموعهٔ نوشته‌های او به تعریفی از این علم رسید. از علم اخلاق دست یافت. وی هدف از تألیف کتاب *تهذیب الاخلاق* را چنین بیان می‌کند:

> هدف از تألیف این کتاب این است که صفت‌هایی را در خودمان به‌وجود بیاوریم که موجب

شود رفتارهای صادر از ما زیبا و پسندیده باشند و در عین حال این رفتارها به‌آسانی و بدون مشقت و سختی از ما صادر شوند.[1]

وی درباره خُلق نیز می‌گوید:

حالتی است که باعث می‌شود افعال مناسب با آن بدون نیاز به فکر و تأمل از فرد صادر شود.[2]

بنابراین، از نظر ابن‌مسکویه علم اخلاق، صفت‌های خوب و بد و راه‌های اکتساب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد را بیان می‌کند.

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف علم اخلاق آورده است:

علم است به آنکه نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی افعالی که به ارادت او از او صادر شود، جمیل و محمود بود.[3]

بنابراین از نظر خواجه این علم بیان‌کنندهٔ صفت‌هایی است که انسان باید در خود ایجاد کند تا رفتارهای ارادی صادرشده از او همگی نیکو و پسندیده باشد. از این رو، وی در علم اخلاق، هم از صفت‌های خوب و بد و هم از چگونگی کسب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد بحث می‌کند.

ملا احمد نراقی در *معراج السعاده* تعریفی از علم اخلاق به دست نداده است، اما در بیان فایدهٔ اخلاق گفته است:

فایده علم اخلاق پاک ساختن نفسُ است از صفت‌های رذیله و آراستن آن به ملکات جمیله که از آن به تهذیب اخلاق تعبیر می‌شود.[4]

بر این پایه، از نظر ایشان در علم اخلاق از فضایل و رذایل و از چگونگی اکتساب فضایل و زدودن رذایل بحث می‌شود.

---

۱. ابن‌مسکویه، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. خواجه نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، ص ۴۸.

۴. ملا احمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۱۹.

از تعریف‌های پیش‌گفته روشن می‌شود که موضوع علم اخلاق فضیلت‌ها و رذیلت‌ها و راه‌های ایجاد فضیلت‌ها و مبارزه با رذیلت‌هاست. با این همه، برخی معتقدند اخلاق افزون بر صفت‌های اخلاقی، رفتارهای اخلاقی را نیز شامل می‌شود.[۱] بنابراین به نظر می‌رسد در میان علمای اخلاق اختلاف‌نظر باشد که آیا موضوع علم اخلاق شامل رفتارهای شایسته و ناشایسته است یا تنها منحصر به صفت‌های شایسته و ناشایسته؟ با توجه به اینکه صفت‌های نفسانی تنها از آن رو اهمیت دارند که منشأ رفتارهای خوب یا بد می‌شوند، علم اخلاق صفت‌های خوب و بد و رفتارهای شایسته و ناشایسته را نیز دربرمی‌گیرد. به‌ویژه آنکه از نظر علمای اخلاق، انجام افعال شایسته و دوری از رفتارهای ناشایست در صورتی از حالت اتفاقی خارج شده و به صورت دائمی درمی‌آید که انجام رفتارهای خوب و دوری از رفتارهای زشت، در وجود شخص تثبیت و یا به صفتی از صفت‌های اخلاقی او تبدیل شده باشد. بنابراین می‌توان علم اخلاق را این‌گونه تعریف کرد: علم اخلاق علمی است که صفت‌های نفسانی خوب و بد (فضایل و رذایل) و اعمال و رفتار اختیاری خوب و بد و نیز شیوه تحصیل صفت‌های نفسانی خوب (فضایل) و انجام اعمال پسندیده و شیوهٔ دوری از صفت‌های نفسانی بد (رذایل) اعمال ناپسند را بیان می‌کند.

رابطهٔ علم اخلاق با دیگر علوم

دانشمندان مسلمان علوم را به دو دستهٔ نظری و عملی تقسیم می‌کنند. علوم نظری تنها با شناخت حقیقت امور سر و کار دارد، اما علوم عملی به امور عملی انسان می‌پردازد. به بیان دیگر، علوم نظری ناظر به هست‌ها و علوم عملی ناظر به بایدهاست. علم اخلاق از علوم عملی است و به همین روی، گزاره‌های موجود در آن ناظر به بایدهاست.

افزون بر اخلاق، در حقوق نیز با گزاره‌های ناظر به بایدها سر و کار داریم و از این رو باید تفاوت علم اخلاق با این علم روشن شود. از سوی دیگر، علم اخلاق با برخی علوم دیگر مانند فلسفهٔ اخلاق، تعلیم و تربیت و روانشناسی نیز رابطهٔ نزدیکی دارد، بدین جهت باید رابطه

---

۱. استاد مصباح یزدی موضوع علم اخلاق را این‌گونه بیان کرده است: موضوع اخلاق اعم از ملکات اخلاقی است و همه کارهای ارزشی انسان را دربرمی‌گیرد؛ کارهایی که متصف به خوب و بد می‌شوند و می‌توانند برای انسان کمالی فراهم آورند یا موجب پیدایش رذ یلت و نقصی در نفس شوند.

علم اخلاق با این علوم نیز روشن شود. در این قسمت نخست تفاوت علم اخلاق با حقوق و سپس رابطه آن با فلسفهٔ اخلاق، روانشناسی و علوم تربیتی را بررسی می‌کنیم.

علم اخلاق و علم حقوق: این دو علم هر دو از علوم عملی‌اند و گزاره‌های آنها تجویزی است، اما با این همه، تفاوت‌هایی نیز دارند که در اینجا برخی از آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم:

نخست اینکه دستاورد علم حقوق که به صورت قانون عرضه می‌شود، ضمانت اجرای بیرونی دارد؛ بدین معنا که دولت موظف است قوانین را پس از تصویب اجرا کند و متخلفان را به مجازات رساند. در مقابل، قواعد اخلاقی ضمانت اجرای بیرونی ندارند؛ بدین بیان که حکومت عهده‌دار اجرای قواعد اخلاقی نیست و اگر کسی از ارزش‌ها یا هنجارهای اخلاقی سر بپیچد، دولت وی رامجازات نمی‌کند، چراکه تنها ضمانت اجرایی قواعد اخلاقی، وجدان درونی انسان‌هاست.

دوم آنکه علم حقوق عهده‌دار وضع قوانینی است که روابط اجتماعی مردم را در این دنیا نظم می‌بخشد، از این رو به رفتارهای فردی انسان‌ها و رفتارهای آنها در ارتباط با خدا و تنظیم این رفتارها توجهی ندارد؛ درحالی‌که اخلاق تنظیم همهٔ رفتارهای انسان را برعهده دارد، خواه این رفتارها فردی باشد یا جمعی، در ارتباط با خدا باشد، یا در ارتباط با خود و یا دیگران.

سوم آنکه هدف نهایی اخلاق این است که انسان را به کمال شایسته انسانی برساند، اما هدف حقوق تنها تأمین مصالح دنیوی افراد جامعه است و به مصالح معنوی آنها توجهی ندارد.

البته باید گفت ممکن است برخی قواعد اخلاقی به صورت قانون درآید. برای مثال، توهین به دیگران که نوعی سرپیچی از قواعد اخلاقی است، در قانون نیز جرم محسوب شود. در این صورت قاعده اخلاقی مذکور ویژگی‌های قانون حقوقی را نیز خواهد داشت.

علم اخلاق و فلسفه اخلاق: چنان‌که گفته شد، علم اخلاق از صفت‌های خوب و بد، رفتارهای متناسب با آنها و راه‌های کسب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد بحث می‌کند. برای مثال، وقتی در علم اخلاق از صفت شجاعت به‌عنوان فضیلت سخن می‌رود، رفتارهایی چون نترسیدن از جنگ و حضور در جبهه، حمله کردن به صفوف دشمن و مانند آن، متناسب با این صفت ذکر می‌شوند و آن‌گاه علم اخلاق راه‌های ایجاد صفت شجاعت را در انسان بیان می‌کند.

در صورتی می‌توان از این مباحث سخن گفت که نخست پذیرفته باشیم صفت‌ها و رفتارهای انسانی خوب و بد دارند؛ انسان باید رفتارهای خوب را انجام دهد و از رفتارهای زشت دوری کند؛ باید صفت‌های خوب را در خود ایجاد و نفس خویش را از صفات‌زشت پاک کند؛ معیارهایی برای خوبی و بدی صفت‌ها و رفتارها وجود دارد و... . دوم اینکه تصویری روشن از معنای مفاهیمی چون خوب و بد، زشت و زیبا و... داشته باشیم. این موضوعات در فلسفهٔ اخلاق مورد بررسی قرارمی‌گیرد. افزون بر این، گزاره‌های مورد بحث در علم اخلاق از نوع گزاره‌های ناظر به باید (گزاره‌های تجویزی) هستند، حال آنکه گزاره‌های فلسفهٔ اخلاق، گزاره‌هایی‌اند ناظر به واقع و هست‌ها (گزاره‌های توصیفی).

بنابراین فلسفهٔ اخلاق با علم اخلاق دو تفاوت اساسی دارد: نخست اینکه در فلسفه اخلاق، مفروضات علم اخلاق بررسی می‌شود و دیگر آنکه گزاره‌های آن توصیفی است.

علم اخلاق و تعلیم و تربیت: تعلیم و تربیت عبارت است از مجموعه‌ای از اعمال عمدی و هدفدار یک انسان (مربی) بر انسان دیگر (متربی)؛ به‌ویژه عمل یا تأثیر فرد بالغ و مجرب بر کودک و نوجوان، برای ایجاد صفت‌های اخلاقی و علمی یا مهارت‌های حرفه‌ای. به سخن دیگر، تعلیم و تربیت فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل شکوفاسازی استعدادهای آدمی است، در جهت رشد و تکامل اختیاری او به سوی هدف‌های مطلوب و بر اساس برنامه‌ای سنجیده.[1]

از سوی دیگر، انسان ابعاد مختلفی دارد؛ مانند مادی و جسمانی، علمی، عاطفی، اخلاقی و دینی. علم اخلاق با شناسایی صفت‌های پسندیده و ناپسند و رفتارهای متناسب با آنها و با به‌کار بستن روش‌های مناسب در صدد است بعد اخلاقی انسان را جهت داده، آن را در مسیر رشد و کمال هدایت کند؛ درحالی‌که تعلیم و تربیت بر آن است تا همهٔ ابعاد وجودی انسان، از جمله بعد اخلاقی او را به رشد و کمال رساند. بنابراین هدایت بعد اخلاقی انسان به سوی رشد و کمال، در علم اخلاق و تعلیم و تربیت مشترک است و اخلاق جزئی از تعلیم و تربیت به شمار می‌رود.

با این همه، علم اخلاق و تعلیم و تربیت از دو جهت با یکدیگر تفاوت دارند: نخست آنکه علم اخلاق ضمن بیان چگونگی تخلق انسان به اخلاق نیکو، خود را عهده‌دار بیان صفات و

---

۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۳۶۶.

رفتارهای پسندیده و ناپسند نیز می‌داند، در حالی که تعلیم و تربیت به تبیین این موضوع نمی‌پردازد، بلکه این مقوله از اصول موضوعهٔ آن است. دوم آن‌که تعلیم و تربیت تنها عهده‌دار رشد و کمال اخلاقی انسان نیست، بلکه به دیگر ابعاد انسان مانند بعد علمی، حرفه‌ای و دینی نیز نظر دارد و سعی می‌کند انسان را در این زمینه‌ها نیز به کمال برساند. بدین ترتیب رابطهٔ این دو علم، رابطه عموم و خصوص من وجه است.

علم اخلاق و روانشناسی: برخی روانشناسان در تعریف علم روانشناسی گفته‌اند: علمی است که دربارهٔ رفتار انسان و حیوان و کاربرد آن در حل مشکلات زندگی انسان به بحث می‌پردازد.[1] البته روانشناسی محدود به مطالعهٔ رفتارهای ظاهری انسان نیست، بلکه سعی دارد از راه رفتارهای ظاهری، عوامل ذهنی و روحی مؤثر بر رفتارها را نیز شناسایی کند. به عبارت دیگر روانشناسی درصدد است بداند انسان چه رفتارهایی را انجام می‌دهد و چرا و چگونه؟ به عنوان مثال یادگیری که رفتاری انسانی است، مطالعه می‌شود تا روشن گردد انسان چه رفتارهایی را می‌آموزد؟ چگونه می‌آموزد؟ و چه عواملی بر یادگیری او مؤثرند؟ که حاصل این تحقیقات با عنوان نظریه‌های یادگیری، در روانشناسی مطرح شده است. این گزاره‌ها جملگی توصیفی‌اند. اما کار روانشناس محدود به این نیست، بلکه می‌کوشد با استفاده از این گزاره‌های توصیفی، مشکلات انسان را در زمینه‌های مختلف یادگیری حل کند. برای مثال، روانشناس سعی دارد شیوه‌های تدریس یا شیوه‌های مطالعه‌ای را طراحی کند که میزان یادگیری و عمق یادگیری را افزایش دهد. بنابراین روانشناسی، هم شامل گزاره‌های توصیفی است و هم شامل گزاره‌های تجویزی. در مقابل، علم اخلاق تنها شامل گزاره‌های تجویزی است؛ بدین بیان که تنها به ما می‌گوید چه صفت‌ها و رفتارهایی خوب است و با استفاده از چه روش‌هایی می‌توان آنها را در انسان ایجاد کرد.

از سوی دیگر روانشناسی، رفتارهای انسان در حیطه‌های مختلف ـ مانند رفتارهای اخلاقی، دینی، علمی، عاطفی و زیستی انسان ـ را مطالعه کرده، از آن برای بهبود رفتارهای انسان در این زمینه‌ها بهره می‌جوید. اما علم اخلاق تنها به مطالعهٔ بعد اخلاقی انسان و رشد و هدایت آن می‌پردازد.

---

1. Morgan et all; Psychology, 7th edition, p.4.

خداوند رحمت و نعمت خود را بر کسانی که در این مسیر گام زنند ارزانی می‌دارد:

> اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ؛[1]
> به راه راست ما را راهبر باش؛ راه آنهایی که برخوردارشان کرده‌ای، همانان که نه درخور خشم‌اند و نه گمگشتگان.

بنابراین راه راست، راه کسانی است که خداوند نعمت‌های خود را بر آنان ارزانی می‌دارد و که این راه را انتخاب نمی‌کنند، یا گمراه‌اند و یا افزون بر گمراهی مورد خشم خداوند نیز هستند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که راه و رسم عبودیت و بندگی خداوند چیست و چگونه می‌توان آن را به‌جای آورد؟

آیین بندگی

چنان‌که گفته شد، تنها راه برای نایل شدن انسان به هدف آفرینش خود، بندگی خداست که نه ذلت انسان، بلکه اوج رفعت و عین ربوبیت اوست. در روایتی از امام‌صادق﵇ آمده است: بندگی گوهری است که باطن آن پروردگاری است.[2] این روایت به بهترین و رساترین بیان، رابطهٔ بندگی خدا و فرمانروایی و سروری را تبیین کرده است؛ به بیان دیگر بندگی خدا موجب می‌شود انسان به‌سرعت درجات کمال را بپیماید و حتی به مقام ربوبیت برسد.

در روایت دیگری مراد از مقام ربوبیت که بندهٔ خدا به آن می‌رسد، توضیح داده شده است. خداوند خطاب به انسان‌ها می‌فرماید:

> ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که هیچ‌گاه نمی‌میرد. دستورهای مرا اطاعت کن تا تو را زندگی ابدی بخشم. ای فرزند آدم! من هرچه اراده کنم، تنها با دستور من... محقق می‌شود. دستورهای مرا اطاعت کن تا تو را به مقامی برسانم که هرچه اراده کردی، تنها با دستور تو به‌وجود بیاید.[3]

---

۱. حمد(۱): ۵ و ۶.
۲. «العبودیه جوهر کنهها الربوبیه فما فقد من العبودیه وجد فی الربوبیه و ما خفی عن الربوبیه أصیب فی العبودیه.» (منسوب به امام صادق﵇، مصباح الشریعه، ص ۸.)
۳. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۲۵۸.

در روایت دیگری از امام‌صادق ﷺ این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده است:

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید: محبوب‌ترین چیزی که بنده‌ای با آن به من تقرب می‌جوید، انجام واجبات است. بنده با انجام نوافل به اندازه‌ای به من نزدیک می‌شود که محبوب من می‌شود. هرگاه به این مقام رسید، من گوش او و چشم او و زبان او و دست او می‌شوم. اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم و اگر از من بخواهد، خواسته‌اش را برآورده می‌کنم.[۱]

بدین ترتیب روشن می‌شود بندگی خدا عین عزت و رفعت و کمال است، ولی این مقام در صورتی به‌دست می‌آید که بنده آیین بندگی خدا را بداند. به بیان حافظ:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن　　　که دوست خود روش بنده‌پروری داند

راه و رسم بندگی خدا را از کجا باید جویا شد؟ ما نیز همانند غزالی معتقدیم این کیمیای بندگی که انسان را از حضیض حیوانیت به اوج قرب ربوبی می‌رساند جز در خزانهٔ ربوبیت یافت نمی‌شود و خزانهٔ خدای تعالی در زمین، دل پیغمبران است. پس هرکه این کیمیا جز از حضرت نبوت جوید، راه غلط کرده باشد و آخر کار وی قلابی، و حاصل کارش پنداری و گمانی باشد و در موسم قیامت افلاس وی پیدا شود و قلابی وی آشکارا گردد.[۲] از این رو راه و رسم بندگی را باید در متون اسلامی، یعنی قرآن و سنت جستجو کرد.

معارف بیان‌شده در قرآن و سنت سه گونه‌اند: اعتقادات، احکام و اخلاق. اعتقادات پایه و اساس احکام و اخلاق اسلامی را تشکیل می‌دهد و احکام و اخلاق نیز بیان‌کننده دستورهای عملی‌اند؛ با این تفاوت که احکام بیشتر ناظر به ظاهر اعمال و رفتار بنده است و اخلاق بیشتر ناظر به روح و باطن اعمال او. از این رو می‌توان گفت بخش مهمی از آداب بندگی خدا در اخلاق اسلامی بیان شده و برای دست یافتن به کمال و سعادت راهی جز آشنایی عمیق با علم اخلاق اسلامی و تخلق به فضایل اخلاقی نیست. روایتی نبوی نیز مؤید همین معناست:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛[۳] تنها برای تکمیل فضایل اخلاقی برانگیخته شدم.

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.
۲. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۵.
۳. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

اگر مفاد این روایت را ضمیمه آیاتی کنیم که وظیفهٔ پیامبرﷺ را دعوت مردم به بندگی خدا و ابلاغ دستورهای الهی و بیان آیین‌بندگی می‌دانند، روشن می‌شود مکارم اخلاق در واقع همان آیین و رسم بندگی خداست که پیامبرﷺ مبعوث شده تا آن را کامل برای مردم بیان کند.

افزون بر این، بر اساس برخی روایات اخلاق و ایمان معادل یکدیگرند. از امیرالمؤمنینؑ روایت شده است:

> أَكْمَلُكُمْ إِيمَاناً أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً؛[1] کامل‌ترین شما از نظر ایمان نیک‌خوترین شماست.

در این روایت حُسن خلق معادل کمال ایمان دانسته شده؛ یعنی هر چه اخلاق فرد نیکوتر باشد، ایمان او نیز کامل‌تر است. در روایت دیگری از پیامبرﷺ می‌خوانیم:

> أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ؛[2] نزدیک‌ترین افراد به من در روز قیامت کسی است که از همه نیک‌خوتر باشد و بیش از دیگران به خانواده‌اش رسیدگی کند.

بر پایه این روایت رابطهٔ مستقیم و مثبتی میان ایمان و درجات آن با اخلاق و میزان تخلق به آن وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت اخلاق اسلامی و تخلق به آن معادل تدین به دین اسلام است. بنابراین دست‌کم بخش عمده‌ای از آداب دینداری و بندگی را باید در اخلاق اسلامی کاوید.

حال باید پرسید آیا انسان توانایی عمل به دستورهای اخلاقی اسلام، تزکیه نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل اخلاقی را دارد؟ به عبارت دیگر، آیا انسان می‌تواند اخلاقی زندگی کند؟

توانمندی انسان برای اخلاقی زیستن

این بحث پیشینه‌ای طولانی دارد و تقریباً همهٔ کتاب‌های اخلاقی به آن پرداخته‌اند.[3]

---

۱. محمدبن حسن حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. بنگرید به: ابن‌مسکویه، تهذیب الاخلاق، مقالهٔ دوم، ص ۵۱؛ ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۶۵؛ ملامهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۲؛ ملااحمد نراقی، معراج السعاده، ص ۱۷.

در ادامه می‌کوشیم توانمندی انسان در اخلاقی زیستن را بر اساس متون اسلامی بررسی کنیم.

بر اساس آیات و روایات متعدد، خداوند به انسان توانایی شناخت و تشخیص حق از باطل را عطا کرده است و همچنین او را به حواس پنجگانه مجهز کرده تا دانش‌های مورد نیاز خود را به‌دست آورد. در سورهٔ نحل آمده است:

> وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛[1] و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که چیزی نمی‌دانستید - بیرون آورد، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

افزون بر این، خداوند انسان را با عقل مجهز کرده تا بتواند به باطن عالم محسوس راه یابد. به همین رو خداوند در آیات مختلف از کسانی که اهل تفکر و تعقل نیستند، انتقاد می‌کند:

> إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛[2] قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

> أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛[3] آیا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

در این آیات خداوند کسانی را که از قدرت تعقل خود بهره نمی‌گیرند، به چهارپایان مانند می‌کند. در جای دیگری به‌صراحت می‌فرماید:

> فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛[4] سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن [انسان] الهام کرد.

---

۱. نحل(۱۶): ۷۸.
۲. انفال(۸): ۲۲.
۳. فرقان (۲۵): ۴۴.
۴. شمس(۹۱): ۷.

با این همه، خداوند برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی برانگیخت تا او را به راه راست هدایت کنند:

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛[1] پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

در روایتی از امام‌صادق ؑ آمده است:

ای هشام! خدا بر مردم دو حجت قرار داده است: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر همان فرستادگان و پیامبران و امامان ؑ هستند و حجت باطن همان عقل مردم است.[2]

از نظر متون اسلامی عقل که همان پیامبر باطن است، با پیامبر ظاهر (بیان‌کننده دین الهی) ناسازگار نیست و هر دو انسان را به سوی خدا رهنمون‌اند. در روایتی از امام‌باقر ؑ چنین روایت شده است:

هنگامی که خداوند عقل را آفرید، آن را به سخن درآورد. سپس به او گفت: بیا؛ آمد. سپس فرمود: برو؛ رفت. آن‌گاه فرمود: سوگند به عزت و جلالم که آفریده‌ای محبوب‌تر از تو نیافریده‌ام و تو را جز در آنان که دوستشان می‌دارم، کامل نمی‌کنم! همانا تو را امر می‌کنم و تو را نهی می‌کنم و تو را کیفر می‌دهم و تو را پاداش می‌دهم.[3]

از این روایت می‌توان دریافت که مخاطب واقعی خداوند عقل انسان است و عقل نیز تابع دستورهای اوست.

بنابراین آدمی از نظر توانایی شناخت حق از باطل و شایسته از ناشایسته، هیچ‌گونه ضعفی ندارد؛ زیرا از حواس پنجگانه، عقل، فطرت اخلاقی و راهنمایی‌های پیامبران الهی برخوردار است.

---

۱. نساء (۴): ۱۶۵.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۱۰.

افزون بر توانایی شناخت، خداوند به انسان اراده و اختیار نیز عطا کرده تا بر اساس شناخت خود مسیر زندگی‌اش را برگزیند:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً؛[۱] ما انسان را از نطفه‌ای اندرآمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم؛ ما راه را به او نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

بر طبق این آیات، خداوند راه را به انسان می‌نمایاند، اما انتخاب راه برعهدهٔ خود اوست. اختیار و ارادهٔ آدمی دلیل دیگری نیز دارد و آن اینکه انتخاب‌ها و رفتارهای انسان در تعیین سرنوشت او مؤثر است؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است:

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ * وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛[۲] اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت؛ و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، [خداوند] مزدشان را به تمامی به آنان می‌دهد. و خداوند، بیدادگران را دوست نمی‌دارد.

همین معنا را در آیات دیگری نیز می‌توان یافت:

بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛[۳] آری، کسی که بدی به‌دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود؛ و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند، و در آن جاودان خواهند ماند.

این آیات به‌روشنی بیانگر آن است که سرنوشت انسان و خوشبختی و شوربختی‌اش میوه‌ای است که بر درخت اعمال و رفتار او روییده است. در روایات نیز بدین مطلب تصریح

---

۱. انسان(۷۶): ۲ و ۳.
۲. آل عمران (۳): ۵۶ و ۵۷.
۳. بقره(۲): ۸۱ و ۸۲.

شده است. در روایتی آمده است که عمروبن سعید از یاران امام‌صادق ﷺ می‌گوید: به امام عرض کردم من نمی‌توانم مکرر شما را ملاقات کنم؛ توصیه‌ای بفرمایید تا به آن عمل کنم. امام ﷺ فرمود: تو را به تقوای خدا و پارسایی و سعی و تلاش [در انجام دستورهای دینی] توصیه می‌کنم. بدان که سعی و تلاش بدون پارسایی سودی ندارد.[۱]

این روایت آشکارا بیان می‌دارد که از نظر امام‌صادق ﷺ رستگاری انسان جز با تلاش در انجام دستورهای خداوند میسر نمی‌شود.

در روایت دیگری از امام‌باقر ﷺ خطاب به برخی از یاران آن حضرت آمده است:

> به خدا سوگند بوی شما و روح شما را دوست می‌دارم. شما بر دین خدا و فرشتگان او هستید. مرا با پارسایی و کوشش خود [در انجام دستورهای دینی] یاری کنید.[۲]

از آنچه گفتیم، روشن شد که انسان بر اساس متون اسلامی از همهٔ توانایی‌های شناختی، ارادی و عملی برای شناخت فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی و انتخاب فضیلت‌ها و دوری از رذیلت‌ها برخوردار است و از همین رو توانایی اخلاقی زیستن را دارد.

با این وجود، پندارهایی درمورد انسان و اخلاقی زیستن او وجود دارد که چه‌بسا مانع گام برداشتن فرد در مسیر بندگی خدا گردد و پیمودن این مسیر را ناممکن بنماید. در ادامه برخی از آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم:

۱. خلق و خوی انسان تغییرناپذیر است: از دیرباز در میان دانشمندان علم اخلاق این بحث مطرح بوده که آیا صفت‌های انسانی قابل‌تغییر است؟ در این باب سه نظریه مطرح است: عده‌ای معتقدند صفات انسانی تغییرپذیر نیستند؛ برخی دیگر صفت‌های انسانی را قابل‌تغییر می‌دانند و بعضی نیز گفته‌اند برخی صفت‌ها تغییرپذیر و برخی نیز تغییرناپذیرند.

کسانی که به تغییرناپذیری اخلاق انسانی معتقدند، می‌گویند اخلاق تابع گوهر انسان است. کسانی که از سرشت پاک و نیک برخوردارند، اخلاقشان نیکوست و آنانی که سرشت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۱۸۷.

ناپاک دارند، از صفت‌های اخلاقی خوب بی‌بهره‌اند.

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد
سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد[۱]

از نظر اینان تغییراتی که در اخلاق انسانی به وجود می‌آید، موقتی است؛ زیرا این تغییرات ناشی از عوامل خارجی چون نصیحت و تنبیه است و با از بین رفتن آنها انسان به اخلاق اصلی خود بازخواهد گشت، همانند درجهٔ حرارت آب که با از میان رفتن عامل خارجی به حالت پیشین بازمی‌گردد. خلاصه آنکه از نظر این افراد صفت‌های انسانی تابع نوع آفرینش روح و جسم افراد است و چون نوع آفرینش اینها قابل‌تغییر نیست، صفت‌های انسانی نیز تغییرناپذیرند.

در مقابل، کسانی که قائل به تغییرپذیری اخلاق هستند، می‌گویند اخلاق انسان با سرشت و طینت انسانی ارتباط دارد، اما این بدان معنا نیست که هرگونه سرشت و آفرینش لزوماً به اخلاق و رفتار خاصی منجر شود، بلکه هر گونه‌ای از طینت و آفرینش، آمادگی و استعداد بیشتری برای پذیرش گونه‌های خاصی از صفت‌های اخلاقی را داراست. با این همه، انسان می‌تواند از بروز آن صفت‌ها جلوگیری کرده، صفت‌های دیگری را به وجود آورد. برای مثال، کسی که دچار ضعف اعصاب است، آمادگی بیشتری برای تندخویی دارد، اما همین فرد می‌تواند با تمرین و تکرار از بروز تندخویی جلوگیری کند، همان‌گونه که افرادی که از نظر وراثتی در معرض برخی بیماری‌ها هستند، می‌توانند با اتخاذ تدابیری خاص، مانع بروز آنها شوند.

البته تأثیر عوامل خارجی می‌تواند ثابت و دائمی باشد، نه موقت و گذرا؛ مانند تأثیر تعلیم و تربیت در ایجاد توانایی خواندن و نوشتن. فردی ممکن است در طول دو یا سه سال تعلیم و تربیت، توانایی خواندن و نوشتن و حساب کردن را بیابد و برای همیشه آن را نگاه دارد؛ زیرا بقای آن، مشروط به تمرین و تکرار است، نه تعلیم و تربیت. صفت‌های اخلاقی نیز

---

۱. سعدی شیرازی، گلستان، ص ۱۵۴.

تحت‌تأثیر رفتارهای خاص و تکرار آن رفتارها به وجود می‌آیند. اگر فردی عمل نیک یا رفتار زشتی انجام دهد، این عمل تأثیری مثبت یا منفی در او بر جای می‌نهد و تکرار آن نیز موجب می‌شود این تأثیر قوی‌تر گشته و کم‌کم کیفیتی خاص (فضیلت یا رذیلت اخلاقی خاصی) در او ایجاد شود. این کیفیت‌ها پس از پیدایش و جاگرفتن در وجود آدمی، به حیات خود ادامه می‌دهند و منشأ رفتارهای متناسب با خود می‌گردند، هرچند منشأ پیدایش آنها از میان رفته باشد.

این نظریه با متون اسلامی نیز سازگار است. اصولاً فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی برای هدایت انسان‌ها نشان‌دهندهٔ تغییرپذیری اخلاق و رفتار انسان‌هاست، در غیر این صورت ارسال رسل و انزال کتب امری بیهوده و لغو می‌بود.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم.» که این روایت نیز بیان‌کننده تغییرپذیری اخلاق انسانی است؛ زیرا اگر خلق و خوی انسانی قابل‌تغییر نبود، تکمیل مکارم اخلاقی نیز معنا نداشت.

بدین ترتیب، هم بر اساس متون دینی و هم بر پایه تجربیات و یافته‌های عقلی، اخلاق انسانی تغییرپذیر است، هرچند برخی افراد آمادگی بیشتری برای پذیرش برخی صفت‌ها و رفتارها دارند و برخی آمادگی کمتر.

البته ناگفته نماند آمادگی انسان برای تغییر، همیشه به یک اندازه نیست. انسان‌ها در دوره کودکی و نوجوانی بیشترین آمادگی را برای پذیرش تغییر دارند، اما به‌تدریج از میزان تغییرپذیری کاسته می‌شود و افراد مسن بسیار کمتر از جوانان آمادگی پذیرش تغییر را دارا هستند.

همان‌گونه که گفته شد، دسته سوم از علمای اخلاق معتقدند برخی صفت‌های انسانی قابل‌تغییر و برخی دیگر تغییرناپذیرند. از نظر اینان، صفت‌های فطری انسان تغییرناپذیر و صفت‌های اکتسابی تغییرپذیر هستند. به نظر می‌رسد صفت‌های اخلاقی عمدتاً از صفت‌های اکتسابی‌اند. به همین جهت، این نظریه عملاً در زمینه اخلاق با نظر دوم تفاوتی ندارد.

۲. اخلاقی زیستن مستلزم از بین رفتن شهوت و غضب در انسان است و این محال است: اگر کسی از اخلاق اسلامی چنین پنداری داشته باشد، طبیعی است که اخلاقی زیستن را کاری

ناممکن یا دست‌کم بسیار دشوار تلقی می‌کند. چراکه تنها کسانی از عهدهٔ این کار برمی‌آیند که از دنیا و مردم و جامعه کناره بگیرند.

بر اساس آیات و روایات این باور کاملاً نادرست است. قرآن در آیات مختلفی انسان‌ها را به استفاده از نعمت‌های خداوند در این دنیا دعوت کرده است:

> يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛[1] ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.

در این آیه، خداوند به‌صراحت مردم را به استفاده از نعمت‌های دنیا دعوت نموده و تنها آنان را از پیروی شیطان برحذر می‌دارد. در آیهٔ دیگر آمده است:

> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ؛[2] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید.

این آیه نیز افزون بر دعوت مردم به استفاده از نعمت‌های پاکیزهٔ الهی، آنان را به شکر خداوند فرامی‌خواند. خداوند مردم را از حرام شمردن استفاده از نعمت‌های او باز داشته است:

> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ؛[3] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حدّ مگذرید، که خدا از حدّ گذرندگان را دوست نمی‌دارد، و از آنچه خداوند روزی شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید، و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید.[4]

---

۱. بقره(۲): ۱۶۸.

۲. بقره(۲): ۱۷۲.

۳. مائده(۵): ۸۷ و ۸۸.

۴. آیات دیگری از قرآن نیز ما را به بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا فرامی‌خوانند «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

در روایات مختلف نیز به بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا تصریح شده، چنان‌که از پیامبر ﷺ روایت است که:

خدایا! به نان برکت ده و بین ما و آن جدایی نینداز که اگر نان نبود، نه نماز می‌خواندیم، نه روزه می‌گرفتیم و نه واجبات الهی را انجام می‌دادیم.[1]

در روایتی از امام‌صادق ؑ آمده است:

عبدالله بن عباس هنگامی که امیرالمؤمنین ؑ او را به سوی خوارج فرستاد، بهترین لباسش را پوشید و با بهترین عطرهایش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسب‌هایش سوار شد و به سوی خوارج رفت و در برابر آنها ایستاد. خوارج به او گفتند: ای پسر عباس! تو از نظر ما بهترین مردم هستی، اما با لباس و مرکب ستمگران آمده‌ای. عبدالله بن عباس این آیه را خواند: بگو چه کسی آرایه‌های خداوندی - که برای بندگان خود آفریده - و روزی‌های پاکیزه او را حرام کرده است؟ لباس بپوش و خود را بیارای که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، ولی [به شرط آنکه] حلال باشد.[2]

این روایت نیز به روشنی بر استفاده از نعمت‌ها در صورتی که مطابق معیارهای الهی از راه حلال به‌دست آمده باشد تأکید دارد.

در نامهٔ امیرالمؤمنین به محمدبن ابی‌بکر خطاب به مردم مصر آمده است:

بدانید ای بندگان خدا که تقواپیشگان خیر جاری و آینده را به‌دست آوردند؛ با اهل دنیا در دنیایشان شریک‌اند، درحالی‌که اهل دنیا در آخرت متقین شریک نیستند. خداوند در دنیا نعمت‌هایی را در اختیار آنها گذاشته که برای زندگی آنها کافی است. ... در بهترین منزل‌ها سکنا گزیدند؛ از بهترین غذاها خوردند؛ با اهل دنیا در دنیاشان شریک شدند و با آنان از بهترین خوردنی‌ها خوردند؛ از بهترین نوشیدنی‌ها نوشیدند؛ از بهترین پوشیدنی‌ها

⇦ (اعراف(۷): ۳۲)؛ «... فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ.» (بقره(۲): ۲۰۰)؛ «وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (بقره(۲): ۲۰۱)؛ «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.» (اعراف(۷): ۳۱).

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۷۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۴۲.

پوشیدند؛ در بهترین خانه‌ها منزل کردند؛ با بهترین زن‌ها ازدواج کردند؛ بر بهترین مرکب‌ها سوار شدند؛ با اهل دنیا از لذت دنیا بهره‌مند شدند و در سرای دیگر در قرب خدایند. از خدا می‌خواهند و خدا خواستهٔ آنان را برمی‌آورد و بهرهٔ آنان را از لذت‌ها نمی‌کاهد. ای بندگان خدا! هر که عاقل است، باید به سوی چنین سرنوشتی اشتیاق یابد.[۱]

از مجموع آیات و روایات پیش‌گفته روشن شد که تخلق به اخلاق اسلامی و اخلاقی زیستن نه به معنای کنار نهادن دنیا و عزلت‌گزینی، بلکه به معنای استفاده از نعمت‌های الهی در چارچوب قواعد شرع و توجه به این مطلب است که هدف نهایی زندگی، تمتع از این نعمت‌ها نیست؛ چراکه دنیا و نعمت‌های آن بستری فراهم می‌آورند تا وی در این دنیا در مسیر بندگی خدا ـ که همان مسیر کمال و سعادت است ـ حرکت کند. از این رو در روایتی از امام‌باقرعليه السلام آمده است:

نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْیا عَلی طَلَبِ الْآخِرَةِ؛[۲] دنیا مددکار خوبی برای طلب آخرت است.

۳. اخلاقی زیستن با آزادی انسان ناسازگار است: ممکن است برخی بپندارند اخلاقی زیستن به معنای چشم‌پوشی از بزرگ‌ترین موهبت الهی، یعنی آزادی است. باتوجه به مطالبی که در باب هدفمندی انسان و نقش اخلاق و تهذیب اخلاق در رقم زدن سرنوشت انسان گفتیم، روشن است که اخلاق اسلامی درصدد سلب آزادی انسان نیست، بلکه نقش اصلی اخلاق اسلامی هدایت انسان در مسیر بهره‌گیری درست و معقول از این موهبت عظیم الهی است تا به کمال ممکن رسد. به‌عنوان مثال: دانشجویی با آزادی و اختیار و توانایی جسمانی و مالی تصمیم می‌گیرد به زیارت خانهٔ خدا برود، از این رو در یک آژانس زیارتی ثبت‌نام می‌کند. مدیر آژانس به وی می‌گوید یکی از شرایط ثبت‌نام این است که در طول سفر از راهنمایی مدیر کاروان پیروی کند، در غیر این صورت هیچ گونه شکایتی از وی پذیرفته نخواهد بود. اگر دخالت‌های مدیر کاروان و دستورهای او محدود به موارد ضروری باشد، آیا این دانشجو

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۶.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۷۲.

البته محبت مؤمن به خدا یک‌سویه نیست، بلکه خداوند نیز مؤمنان را دوست می‌دارد:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ؛[1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.

بر اساس این آیه، خداوند نیز مؤمنان را دوست دارد و این دوستی متقابل، فضلی از جانب خداست.

آیات بیان شده در محبت مؤمنان به خدا و پیامبرﷺ است. در باب محبت به اهل‌بیت‌ﷺ خداوند در آیه‌ای از قرآن محبت و دوستی اهل‌بیت‌ﷺ را مزد رسالت پیامبرﷺ بیان می‌کند:

قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَىٰ؛[2] بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.»

در روایتی امام‌کاظمؑ در پاسخ به این پرسش که برترین چیزی که با آن به خداوند تقرب می‌یابیم، چیست؟ فرمود:

پیروی از خداوند و پیروی از پیامبرﷺ و محبت خداوند متعال و محبت رسول او.[3]

همچنین نقل شده است: جابربن عبدالله انصاری در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت:

علی بهترین مردم است و هر که از پذیرش او سر باز زند، کافر است. ای انصار! فرزندان خود را بر محبت علیؑ تربیت کنید.[4]

---

۱. مائده(۵): ۵۴.
۲. شوری(۴۲): ۲۳.
۳. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸.
۴. ابوجعفر محمد صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۳.

در روایتی از پیامبرﷺ آمده است:

> محبت علی‌بن ابی‌طالب زشتی‌ها را نابود می‌کند، چنان‌که آتش هیزم را.[۱]

همچنین ایشان فرمود:

> سوگند به آن‌که مرا به حق برانگیخت! خداوند از هیچ بنده‌ای کار نیکی را نمی‌پذیرد تا از او دربارهٔ محبت علی‌بن ابی‌طالب بپرسد.[۲]

اکنون که جایگاه محبت خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت؛ در اسلام آشکار شد، بهتر آن است که اندکی از مفهوم محبت نیز سخن بگوییم.

مفهوم محبت

محبت در لغت به معنای دوستی و علاقه است که می‌توان آن را به طور کلی به محبت خود و محبت دیگران تقسیم کرد. دوستی دیگران از یک‌سو محبت به پدر و مادر و همسر و فرزند و از سوی دیگر محبت به هم‌وطنان و همنوعان را دربرمی‌گیرد. اما آنچه از ویژگی‌های مؤمن به شمار می‌آید و در متون دینی بر آن تأکید شده، محبت به خداوند و پس از آن محبت به پیامبرﷺ و اهل‌بیت؛ است. البته این بدان معنا نیست که مؤمن به دیگران محبتی ندارد، بلکه آنان را دوست دارد و این محبت در طول محبت وی به خداست. به دیگر سخن، زبان حال مؤمن این است: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است.»[۳]

---

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۳۱۱.

۳. مولوی عشق به خدا را با دیگر عشق‌ها و محبت‌ها مقایسه می‌کند و عشق خدا را بر آنها ترجیح می‌دهد؛ چراکه محبت‌های دیگر فانی و زوال‌پذیرند:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
زانکه عشق مردگان پاینده نیست — چون که مرده سوی ما آینده نیست
عشق زنده در روان و در بصر — هر دمی باشد ز غنچه تازه‌تر
عشق آن زنده گزین کو باقی است — وز شراب جانفزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا — یافتند از عشق او کار و کیا

(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵.)

منشأ محبت

علمای اخلاق معتقدند منشأ همه محبت‌ها، فطرت کمال‌جوی آدمی است. به سخن دیگر، خداوند گوهر وجود انسان را چنان سرشته که دوستدار کمال و دشمن نقص است. بدین رو، هر انسانی صرف‌نظر از دین و جهان‌بینی مقبول خود و نژاد و زمان و مکانی که در آن می‌زید، دوستدار کمال است. انسان، زیبایی، توانایی و دانایی را دوست دارد؛ زیرا هر یک از اینها کمال است و از جهل، زشتی، ضعف و مانند آن نیز بیزار است.

بر پایه جهان‌بینی اسلامی خداوند کمال مطلق است و هیچ ضعف و نقصی در او راه ندارد. همه کمال‌های موجود در این جهان نیز جلوه‌ای از کمال خداوند است. بدین سبب، اگر کسی خداوند را چنان‌که باید، بشناسد و بداند او دارای همهٔ صفات کمالی است و همه کمالات دیگر موجودات پرتویی از کمال الهی‌اند، خودبه‌خود شیفته و دوستدار او خواهد شد.[1]

پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ نیز بر پایهٔ جهان‌بینی اسلامی، از همهٔ مردمان برتر و کامل‌ترند. در روایات مختلفی به این مطلب اشاره شده که این بزرگان مقرب‌ترین مردمان نزد خداوند هستند و کلماتی که آدم از پروردگار آموخت و با توسل به آنها از خدا آمرزش خواست و خداوند نیز آن را اجابت کرد، جز نام مبارک پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ نبود. افزون بر این، در روایات اسلامی تصریح شده که هدف از آفرینش آسمان و زمین و جهان هستی، فراهم آمدن زمینه برای آفرینش پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ است.[2] بدین ترتیب، اگر کسی خداوند و پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ او را به‌درستی بشناسد و با صفت‌های کمالی آنها آشنا شود، خودبه‌خود محبت آنان در دل او جای می‌گیرد.

---

۱. این مطلب در ادبیات اسلامی نیز بازتابی گسترده دارد:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست | منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به قفس | تیر بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است | داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
موسی‌ای نیست که دعوی انا الحق شنود | ور نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیده خفاش بود ور نه تو را | پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست وگر نه اسرار | برش از عالم معنا خبری نیست که نیست

(مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۶۱۱، به نقل از آثار ملاهادی سبزواری)

۲. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۲ و ج ۲۴، ص ۲.

در روایتی از پیامبرﷺ آمده است: شعیب چنان به سبب محبت به خدا گریست که چشمانش کور شد. خداوند چشمانش را به او بازگرداند، اما شعیب باز چنان گریه کرد تا کور شد. بار چهارم خداوند به او وحی کرد تا چه زمانی چنین خواهی کرد؟ اگر این گریه از ترس عذاب جهنم است، تو را از آن نجات دادم و اگر برای شوق به بهشت است، آن را در اختیار تو نهادم. شعیب در پاسخ گفت:

> خدایا! تو می‌دانی که گریه من نه برای ترس از جهنم است و نه برای شوق به بهشت، بلکه تنها به سبب محبت توست.[۱]

محبت به پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نیز نمونه‌های بسیاری دارد: هنگامی که در ابتدای بعثت پیامبرﷺ بلال حبشی به او ایمان آورد، ارباب بلال او را به بیابان‌های اطراف مکه می‌برد و برهنه بر روی شن‌های تفتیده می‌خوابانید و سنگی بزرگ بر سینه او می‌گذاشت و از او می‌خواست تا از پیامبرﷺ و دین او بیزاری جوید. اما هر چه بلال را بیشتر شکنجه می‌داد، او در عقیده و محبت خود به خدا و پیامبرﷺ راسخ‌تر می‌شد.[۲]

حال‌که منشأ محبت به خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ معلوم گردید، باید دانست این محبت چه آثار و پیامدهایی دارد؟

آثار و پیامدهای محبت

در روایتی از امیرالمؤمنینﷺ آمده است:

> محبت خدا آتشی است که بر چیزی نمی‌افتد، مگر اینکه آن را می‌سوزاند و نوری الهی است که بر چیزی نمی‌تابد، مگر اینکه آن را روشن می‌کند و نسیمی الهی است که بر چیزی نمی‌وزد، مگر اینکه آن را به حرکت در می‌آورد و آبی الهی است که هر چیزی را حیات می‌بخشد و زمینی الهی است که هر چیزی در آن می‌روید.[۳]

---

۱. همان، ج ۱۶، ص ۳۸۰.
۲. جعفر سبحانی، *فروغ ابدیت*، ج ۱، ص ۲۳۱.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۳.

أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛[۱] و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: «پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است.» بگو: «قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛[۲] شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد، و[لی] خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست.

سیرهٔ پیامبراسلامﷺ نیز گویای این مدعاست؛ امام‌صادقؑ می‌فرماید: مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول‌خدا! آمده‌ام با شما بیعت کنم. پیامبرﷺ فرمود: بیعت می‌کنم به شرط اینکه پدرت را بکشی. مرد منصرف شد و دست خود را کشید. دوباره گفت: ای رسول‌خدا! با من بیعت کن. پیامبرﷺ فرمود: به این شرط که پدرت را بکشی. مرد گفت: آری، به این شرط که پدرم را بکشم. پیامبرﷺ فرمود: اکنون دانستم کسی را بر خدا و پیامبر و مؤمنان برنمی‌گزینی. ما تو را فرمان نمی‌دهیم پدرت را بکشی، بلکه دستور می‌دهیم او را گرامی بداری.[۳]

در واقع هدف پیامبرﷺ از بیان این شرط آن بود که فرد در بیعت خود با پیامبرﷺ هیچ غرض دیگری جز اطاعت از وی در سر نداشته باشد. به دیگر بیان، هدف پیامبرﷺ آزمودن این فرد بوده است؛ چنان‌که وقتی خداوند به ابراهیمؑ دستور داد فرزند خود اسماعیل را قربانی کند، تنها می‌خواست او را در اطاعت بی‌قید و شرط از خود بیازماید.

آثار تسلیم بودن در برابر خدا

در منابع دینی، آثار تسلیم خدا بودن و پیروی از او بیان شده است. در روایتی از امام حسنؑ اطاعت از خدا منشأ عزت و هیبت شمرده شده است[۴] و روایتی دیگر پیروی از خدا را سبب

---

۱. اعراف(۷): ۲۸.
۲. بقره(۲): ۲۶۸.
۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۵.
۴. همان، ص ۲۵۸.

مطاع‌شدن انسان دانسته است؛ به‌گونه‌ای‌که هر آنچه بخواهد، محقق می‌شود.[۱] در برخی روایات نیز اطاعت از خداوند مایهٔ رضایت خدا و بهشتی شدن انسان بیان شده است.[۲]

منشأ تسلیم و راه رسیدن به آن

آنچه باعث می‌شود مؤمن خود را تسلیم خداوند کند و بی‌چون و چرا دستورهای او را بپذیرد، شناخت عمیق و دقیق خداوند و محبت به اوست. مؤمن می‌داند هر حرکتی در این جهان رخ دهد و هر اندیشه‌ای که به ذهنی خطور کند و هر میلی که در قلبی بجوشد، خداوند از آن آگاه است. او بهتر از هر کسی خیر و صلاح انسان، سعادت او و راه رسیدنش به سعادت را می‌داند، از این رو بدیهی است از او اطاعت کند و کاملاً تسلیمش باشد. بنابراین هر اندازه شناخت انسان از خدا ژرف‌تر، دقیق‌تر و فراگیرتر باشد، به همان اندازه نیز تسلیم وی در برابر خداوند نیز بیشتر است.

۳. خوف و رجا (بیم و امید)

در آیات و روایات بسیاری به وجود این دو صفت در مؤمن تصریح شده است. خداوند در قرآن ترس از خدا و روز قیامت را از صفت‌های متقین برمی‌شمارد:

> وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ؛[۳] به موسی و هارون، فرقان و نور و ذکر و یادآوری برای اهل تقوا فروفرستادیم؛ کسانی که در پنهان از خدا می‌ترسند و از روز قیامت در هراس‌اند.

همچنین یکی از صفات پیامبران الهی را این می‌داند که تنها از خدا می‌ترسند:

> الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا؛[۴]

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. انبیاء(۲۱): ۴۸ و ۴۹.

۴. احزاب(۳۳): ۳۹. در برخی از آیات نیز خداترسی از صفات عاقلان شمرده شده است: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿﴾ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.» (رعد(۱۳): ۲۱ ـ ۱۹.)؛ «جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.» (بینه(۹۸): ۸.)

کسانی که رسالت‌های الهی را به مردم ابلاغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند.

قرآن کریم مردم را به ترس از خدا و نهراسیدن از دیگران فرامی‌خواند:

إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛[1] در واقع، این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.

و در سورهٔ مائده نیز می‌فرماید:

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ؛[2] پس، از مردم نترسید و از من بترسید.

مفهوم خوف و رجا

ترس و امید یا خوف و رجا دو حالت نفسانی‌اند که در شرایطی خاص بر انسان عارض می‌شوند. هرگاه کسی بداند یا احتمال دهد در آینده امری ناخوشایند برای او رخ می‌دهد، دچار ترس می‌شود و به‌عکس، اگر بداند یا احتمال دهد امری خوشایند برای او روی خواهد داد، حالت امیدواری بر او عارض می‌شود.

بیم و امید دو بالی هستند که انسان را در مسیر رضای خدا به پرواز درآورده، او را از آسیب‌ها و خطرها حفظ می‌کنند. ترس، انسان را در برابر خطرها هشیار می‌کند و امید نیز به او نشاط و انگیزه فعالیت می‌دهد.

البته باید دانست که ترس از خدا باید به گونه‌ای باشد که امید به رحمت و فضل الهی را در انسان از میان نبرد؛ چنان‌که امید به خدا نیز باید بدان سان باشد که آدمی را به ارتکاب گناهان و سرپیچی از فرمان‌های خداوند واندارد. امام صادق (ع) می‌فرماید:

چنان به خداوند امیدوار باش که جرئت سرپیچی از خداوند را در تو ایجاد نکند و چنان از خداوند بترس که تو را از رحمت خداوند ناامید نکند.[3]

---

۱. آل عمران(۳): ۱۷۵.

۲. مائده(۵): ۴۴.

۳. محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاة، ج ۱، ص ۴۰۷.

به بیان دیگر، این دو حالت در مؤمن کاملاً مساوی‌اند و هیچ‌یک بر دیگری ذره‌ای نمی‌چربد.[۱]

بنابراین خوف و رجا، مؤمن را از گناهان بازمی‌دارد و به انجام رفتارهای شایسته و اطاعت از فرمان‌های خدا تشویق می‌کند:

> و آنها [خوف و رجا] دو بال ایمان هستند که بندهٔ مؤمن با آنها به سوی رضای خدا پرواز می‌کند و خوف بازدارنده از عقاب است و امید برانگیزاننده به سوی فضل و رحمت خدا. امید، قلب را زنده می‌کند و ترس، نفس را می‌کشد.[۲]

منشأ خوف و رجا

بیم و امید لازمه جدایی‌ناپذیر معرفت به خداست. کسی که خداوند و صفت‌های او را به‌درستی بشناسد، ناگزیر حالت خوف و رجا نیز در او به وجود خواهد آمد:

> إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛[۳] از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

در روایات نیز همین معنا آمده است؛ امام‌صادق؟ع؟ می‌فرماید:

> کسی که خدا را بشناسد، از او می‌ترسد و به او امیدوار می‌شود.[۴]

> آن‌که بداند خداوند او را می‌بیند و سخنان او را می‌شنود و هر کاری انجام دهد ـ خوب یا بد ـ می‌داند، از کارهای ناپسند دست برمی‌دارد. این همان کسی است که از خداوند می‌ترسد و نفس خود را از هواهایش بازمی‌دارد.[۵]

بر اساس متون اسلامی، خداوند با وجود بخشندگی و مهربانی بسیار، بسی سختگیر و قهار است؛ از این رو شناخت خداوند و باور به او در انسان حالت ترس و امید را به

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۷.
۲. محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاة، ج ۱، ص ۲۴۷.
۳. فاطر(۳۵): ۲۸.
۴. محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاة، ج ۱، ص ۲۰۷.
۵. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۱.

وجود می‌آورد. در دعای افتتاح می‌خوانیم:

> حمد و ستایش مخصوص خدایی است که در موضع عفو و رحمت، مهربان‌ترین است و در موضع تنبیه و کیفر، شدیدترین.[1]

در قرآن نیز چنین آمده است:

> [و گر نه] خداوند هرگز نسبت به بندگان [خود] بیدادگر نیست.[2]

> و خداوند بر هر چیزی تواناست.[3]

از سوی دیگر، خداوند فرموده است آنان‌که از دستورهای او اطاعت کنند، پاداش می‌گیرند و آنان که از دستورهای او سرپیچی کنند، کیفر می‌شوند. بدیهی است کسی که با خدا و صفات او آشنا باشد و به این معرفت، باور قلبی بیابد دچار ترس می‌شود؛ زیرا ممکن است دچار لغزش شود و گناهی مرتکب گردد. افزون بر این، در دل او نهال امید نیز جوانه می‌زند؛ چراکه نیک می‌داند خداوند چنان مهربان و بخشنده است که هیچ کس نمی‌تواند از رحمت و فضل و کرم او ناامید شود چراکه خود او فرموده است:

> قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛[4] بگو: «ای بندگان من ـ که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید ـ از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

آثار خوف و رجا

امام صادق ﷺ می‌فرماید:

> آن‌که از خدا بترسد، نفسش سخاوتمندانه از دنیا چشم می‌پوشد.[5]

---

۱. حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.
۲. «... وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.» (آل عمران(۳): ۱۸۲.)
۳. «... وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (آل عمران(۳): ۱۸۹.)
۴. زمر(۳۹): ۵۳.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۸.

وجود می‌آورد. در دعای افتتاح می‌خوانیم:

حمد و ستایش مخصوص خدایی است که در موضع عفو و رحمت، مهربان‌ترین است و در موضع تنبیه و کیفر، شدیدترین.[۱]

در قرآن نیز چنین آمده است:

[و گر نه] خداوند هرگز نسبت به بندگان [خود] بیدادگر نیست.[۲]

و خداوند بر هر چیزی تواناست.[۳]

از سوی دیگر، خداوند فرموده است آنان‌که از دستورهای او اطاعت کنند، پاداش می‌گیرند و آنان که از دستورهای او سرپیچی کنند، کیفر می‌شوند. بدیهی است کسی که با خدا و صفات او آشنا باشد و به این معرفت، باور قلبی بیابد دچار ترس می‌شود؛ زیرا ممکن است دچار لغزش شود و گناهی مرتکب گردد. افزون بر این، در دل او نهال امید نیز جوانه می‌زند؛ چراکه نیک می‌داند خداوند چنان مهربان و بخشنده است که هیچ کس نمی‌تواند از رحمت و فضل و کرم او ناامید شود چراکه خود او فرموده است:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛[۴] بگو: «ای بندگان من ـ که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید ـ از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

آثار خوف و رجا

امام صادق ﷺ می‌فرماید:

آن‌که از خدا بترسد، نفسش سخاوتمندانه از دنیا چشم می‌پوشد.[۵]

---

۱. حاج شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*.
۲. «... وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.» (آل عمران(۳): ۱۸۲.)
۳. «... وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (آل عمران(۳): ۱۸۹.)
۴. زمر(۳۹): ۵۳.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۸.

شرفخواهی و نامجویی در قلب کسی که از خدا ترسان و هراسان است، راهی ندارد.[۱]

علی ﷺ نیز می‌فرماید:

آن‌که از خدا بترسد، در صدد تشفی خشم خود برنمی‌آید و ترس او از دیگران کم می‌شود.[۲]

بنابراین اگر کسی مدعی خوف و رجاست، اما رفتارهایی متناسب با آنها از او سرنمی‌زند، در واقع از این صفت بی‌بهره است. امام‌صادق ﷺ می‌فرماید:

مؤمن، مؤمن نیست، مگر اینکه بیمناک و امیدوار باشد و بیمناک و امیدوار نیست، مگر اینکه برای آنچه از آن می‌ترسد و به آن امیدوار است، عمل کند.[۳]

همچنین یکی از یاران امام‌صادق ﷺ می‌گوید به امام عرض کردم: گروهی از موالیان شما به گناهان اهتمام می‌ورزند و می‌گویند به فضل و رحمت خدا امیدواریم. امام ﷺ فرمود:

دروغ می‌گویند؛ از موالیان ما نیستند. آنان گروهی‌اند که آمال و آرزوهایشان بر آنان چیره شده است. کسی که به چیزی امید دارد، برای رسیدن به آن تلاش می‌کند و کسی که از چیزی می‌ترسد، از آن فرار می‌کند.[۴]

البته ناگفته نماند که بر اساس متون اسلامی، آمال و آرزو با امید تفاوت دارد. امید چنان‌که پیش‌تر گفتیم، هنگامی بر انسان عارض می‌شود که بداند یا احتمال عقلایی دهد که امر مطلوب وی در آینده رخ خواهد داد. اما آمال و آرزو احتمال غیرواقعی تحقق امر مطلوب در آینده است. از همین رو در زبان عربی به آرزوهای باطل و ناممکن که امکان تحقق آنها وجود ندارد، أمانی گفته می‌شود.[۵]

بنابراین امید، فرزند نگرش واقع‌گرایانه و آرزو، فرزند نگرش غیرواقع‌گرایانه است.

---

۱. همان، ص ۶۹.

۲. تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۹۰.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۱.

۴. همان، ص ۶۹.

۵. ابن‌منظور، لسان العرب، مادهٔ «منی»؛ نیز بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹، ص ۸۹.

به همین رو در روایت پیش‌گفته، امام؈ امیدواری برخی از به‌ظاهر شیعیان که مدعی بودند به لطف و رحمت خدا امیدوارند را آمال و آرزو خوانده، نه امید؛ چه آنکه این امید حاصل نگرش غیرواقع‌گرایانه است و هیچ‌گاه تحقق نمی‌یابد.

راه تحصیل خوف و رجا

با توجه به گفته‌های پیشین، منشأ اصلی خوف و رجا شناخت خدا و ایمان به اوست، از این روی به هر اندازه معرفت و ایمان شخص نسبت به خدا ژرف‌تر باشد، بیم و امیدش نیز قوی‌تر خواهد بود.

راه دیگر دستیابی به صفت خوف و رجا، اندیشیدن دربارهٔ روز قیامت و حالت‌های مردمان و پاداش‌ها و کیفرهای الهی در آن روز است. این تأمل، صفت‌های خوف از عذاب و امید به پاداش‌های الهی را در شخص ایجاد و تقویت می‌کند. افزون بر این، مشاهده و مطالعه حالت‌های ترس و امید مؤمنان و اولیای الهی نیز در این باره مؤثر است.[۱]

۴. توکل

توکل از ویژگی‌هایی است که در آیات و روایات بر آن تأکید بسیار شده است. خداوند به کرّات مؤمنان را به توکل بر خدا فراخوانده است:

> اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛[۲] خدا[ست که] جز او معبودی نیست، و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند.

در آیه‌ای دیگر، از زبان یعقوب خطاب به فرزندانش می‌خوانیم:

> إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛[۳] فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم، و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند.

---

۱. بنگرید به: ملااحمد نراقی، معراج السعادة، ص ۱۴۰.

۲. تغابن(۶۴): ۱۳.

۳. یوسف(۱۲): ۶۷.

در سوره توبه، خداوند به پیامبرﷺ دستور می‌دهد:

قُل لَن یُصِیبَنَا إِلاَّ مَا کَتَبَ اللّهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَعَلَى اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛[1] بگو: «جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.»

با توجه به این آیات، روشن می‌شود که توکل یکی از ویژگی‌های اصلی مؤمن است. در روایات بسیاری نیز به این مطلب تصریح شده است. امام‌رضاؑ می‌فرماید:

ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خداوند عزوجل، رضا به قضای او، تسلیم بودن در برابر فرمان‌های او و واگذاری امور به خداوند.[2]

مفهوم توکل

توکل در لغت به معنای واگذاشتن است. از این رو به کسی که انجام برخی کارهای خود را به دیگری وامی‌گذارد، متوَکِّل و به کسی که انجام کار به او واگذار شده است، وکیل می‌گویند. در متون اسلامی نیز توکل در همین معنا به‌کار رفته است با این تفاوت که مؤمن امور خود را به خدا وامی‌گذارد، نه غیرخدا. به دیگر سخن، مؤمن تنها به توانایی و لطف خداوند اعتماد و اطمینان دارد؛ زیرا از نظر او آفریدگار جهان و تمام موجودات تنها خداوند است و حکومت بر این جهان نیز تنها از آنِ اوست. در روایتی می‌خوانیم:

پیامبرﷺ از جبرئیل پرسید: توکل بر خداوند عزوجل چیست؟ جبرئیل گفت: علم به اینکه هیچ آفریده‌ای زیانی و سودی نمی‌رساند و بخشش و منعی نمی‌کند و اینکه از آفریدگان ناامید باشد. هرگاه بنده‌ای چنین باشد، برای کسی جز خداوند کار نمی‌کند و از کسی جز خدا نمی‌ترسد و امید نمی‌بندد و به کسی جز خداوند طمع نمی‌ورزد. این همان توکل است.[3]

برخی پنداشته‌اند توکل بر خداوند بدین معناست که مؤمن برای تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش نباید به کار و فعالیت بپردازد؛ چرا که این نیازها با توکل مؤمن به خداوند به خودی

---

۱. توبه(۹): ۵۱.
۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۵.
۳. همان، ص ۱۳۸.

خود فراهم می‌شود. در صدر اسلام نیز مواردی از این طرز فکر بوده که پیامبرﷺ با آن برخورد نموده است. بعد از نزول آیه «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» تعدادی از یاران پیامبرﷺ کار و زندگی را رها کرده، کنج عزلت گزیدند و به عبادت مشغول شدند. پیامبرﷺ از این ماجرا مطلع شد و کار آنان را نپسندید و فرمود:

> من مردی را که دهانش را باز کرده و بگوید «خدایا مرا روزی ده»، درحالی‌که کار و تلاش را کنار گذاشته، دشمن می‌دارم.[1]

بر این پایه، توکل به خداوند به معنای رها کردن کار و تلاش برای تأمین نیازهای زندگی نیست، بلکه مؤمن باید افزون بر کار و تلاش، و در کنار آن، تنها به خداوند امیدوار باشد و بداند مؤثر واقعی در جهان تنها اوست. در روایتی آمده است: عربی از پیامبرﷺ پرسید: شترم را عقال کنم و بر خدا توکل کنم، یا او را رها کنم و بر خدا توکل کنم؟ پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: عقالش کن و بر خدا توکل کن.[2] امام‌صادقﷺ نیز چنین می‌فرماید:

> به‌دست آوردن روزی از راه حلال را وامگذار؛ زیرا تو را در دینداری یاری می‌کند. مرکبت را ببند و توکل کن.[3]

بنابراین توکل به خدا بدین معناست که انسان در رسیدن به هدف‌های خود افزون بر فراهم آوردن اسباب و شرایط لازم، تحقق اهداف خود را تنها منوط به خواست و اراده خدا می‌داند و در این راه تنها به او امیدوار است؛ چرا که می‌داند این اسباب نیز محکوم قدرت و اراده خدایند. از این رو در برخی روایات آمده است که مشیت خداوند بر این قرار گرفته که فعالیت‌ها و پدیده‌های این‌جهانی بر پایه نظام اسباب و مسببات و علل و معلولات جریان یابد.[4] به همین دلیل بدون فراهم آمدن اسباب و شرایط لازم هیچ امری (جز در مواردی معدود مانند معجزه) تحقق نمی‌یابد. بنابراین تفاوت مؤمن و غیرمؤمن در این است که غیرمؤمن همهٔ امید و اتکایش به همین اسباب و شرایط است، ولی مؤمن این اسباب را نیز

---

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسایل، ج ۱۲، ص ۱۵.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۶۶۱.
۳. همان.
۴. محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ۴۸۶.

محکوم و مقهور قدرت و ارادهٔ خداوند می‌داند. از نظر مؤمن، این شرایط تنها واسطه‌ای است که ارادهٔ خداوند از طریق آنها در این جهان جریان می‌یابد.

ممکن است در اینجا پرسیده شود آیا توکل به خداوند با اعتماد به نفس ـ که در روانشناسی آن را از ویژگی‌های ضروری شخصیت سالم می‌دانند ـ ناسازگار است؟ پاسخ اینکه، اگر اعتماد به نفس به معنای پیدایش این باور در انسان باشد که هر کاری را می‌تواند انجام دهد، گرچه با خواست و اراده خداوند مخالف باشد، چنین اعتماد به نفسی با توکل در تنافی است. در قرآن موارد مختلفی از چنین اعتماد به نفس‌هایی و پایان شوم آنها بیان شده است. برای نمونه، فرعون که در برابر موسیعليه السلام به مخالفت برخاسته و دعوت او را نمی‌پذیرفت، اطمینان داشت که می‌تواند در برابر موسیعليه السلام و خدای او مبارزه کند و بر آنان پیروز شود. اما سرانجام این مبارزهٔ ناشی از اعتماد به نفس، به مرگ فرعون و نابودی حکومت او انجامید. اما اگر اعتماد به نفس بدین معنا باشد که انسان در چارچوب نظامی که خداوند بر این دنیا حاکم کرده، با تلاش و کوشش نیازهای خود را تأمین کند، به هیچ رو با توکل ناسازگاری ندارد.

منشأ توکل

صفت توکل در مؤمن از نوع نگرش او به جهان هستی و جایگاه خدا و انسان و دیگر آفریده‌ها مایه می‌گیرد. بر پایهٔ منابع اسلامی، جهان هستی و تمام موجودات آن آفریدهٔ دست قدرتمند خداوندست. تمام این جهان قلمرو حکومت خدا و همهٔ آنچه روی می‌دهد، محکوم ارادهٔ اوست. به بیانی نیکوتر، مؤثر و فاعل حقیقی در جهان هستی تنها خداوندست و دیگر سبب‌ها و فاعل‌ها سببیت و فاعلیت خود را از خداوند گرفته‌اند، از این رو تا زمانی مؤثر و فاعل‌اند که خداوند اراده کرده و هرگاه خداوند اراده کند، فاعلیت آنها باطل خواهد شد. بر پایهٔ این جهان‌بینی، بدیهی است مؤمن جز بر خداوند اعتماد و اتکا نخواهد کرد. علیعليه السلام منشأ توکل را اعتماد به خدا، یقین و ایمان قوی می‌داند:

> توکل [ناشی] از قوت یقین است؛ حُسن توکل نشان‌دهنده حُسن یقین است؛ آن‌که در ایمان قوی‌تر باشد، به خداوند بیشتر توکل می‌کند، و کسی که به خدا اعتماد داشته باشد، بر او توکل می‌کند.[1]

---

۱. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۶۵۹.

مراتب و درجات توکل

از مباحث پیشین روشن شد که توکل ریشه در شناخت و ایمان به خدا دارد. دانشمندان مسلمان معتقدند شناخت و ایمان مراتب و درجاتی دارد. از این روی، توکل که ثمره شناخت و ایمان به خداست، نیز دارای مراتب و درجاتی است. در روایتی از امام‌کاظم علیه‌السلام آمده است:

> توکل بر خداوند درجاتی دارد. یکی از آن درجات این است که در همهٔ امور خود به خداوند اتکا کنی. هر کاری را که دربارهٔ تو انجام داد، راضی باشی و بدانی که جز خیر و نیکی تو را نمی‌خواهد.[1]

برخی علمای اخلاق توکل را دارای سه درجه دانسته‌اند:

۱. انسان به خداوند چنان توکل کند که به وکیل کارآزمودهٔ خود در امور حقوقی اتکا می‌کند که این پایین‌ترین درجه توکل است.

۲. انسان به خداوند چنان اتکا کند و امیدوار باشد که کودک به مادر خود. کودک تمام امید خود را در مادر می‌بیند، از این رو هر خواستهٔ خود را به مادر عرضه می‌کند و تأمین آن را از او می‌خواهد.

۳. انسان برای خود هیچ شأنی قائل نباشد و تمام حرکت‌ها و کارهای خود را از خدا بداند. که این بالاترین مرتبه توکل است.[2]

آثار توکل

در متون اسلامی آثار بسیاری برای توکل برشمرده‌اند که ما در اینجا تنها به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

نخستین نتیجه توکل رهایی از ترس و اضطراب و رسیدن به آرامش است. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

> آن‌که کارهای خود را به خداوند واگذارد، در راحت و خوشی و آرامش دائمی است.[3]

---

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۹.

۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، معراج السعادة، ص ۶۲۰؛ ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۴۲ و ۵۴۳.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۴۸.

مؤمن در آرامش است؛ زیرا از کسی جز خدا نمی‌ترسد و از سوی دیگر می‌داند خداوند او را هیچ‌گاه به حال خود رها نمی‌کند و او را در هر حال یاری خواهد کرد:

> وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ؛[1] و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است.

دومین اثر توکل بی‌نیازی از غیرخدا و دستیابی به عزت است. امام‌صادقعليه السلام می‌فرماید:

> بی‌نیازی و عزت در گردش‌اند. پس هرگاه به توکل برسند، در آنجا ساکن می‌شوند.[2]

بدیهی است کسی که در این جهان جز خداوند را مؤثر و فاعل مستقل نمی‌داند، تنها از او امید یاری دارد؛ چراکه می‌داند کسی نمی‌تواند بر خلاف خواست و اراده‌اش کاری انجام دهد و او را یاری کند. بی‌نیازی از دیگران نیز فرد را نزد آنان گرامی و عزیز می‌کند، از آن رو که سرچشمهٔ همهٔ پستی‌ها نیازمندی و گشودن دست نیاز به سوی دیگران است.

سومین اثر توکل قدرتمندی است. از پیامبرﷺ روایت شده است:

> هر که می‌خواهد قدرتمندترین مردم باشد، بر خداوند توکل کند.[3]

توکل موجب می‌شود مؤمن از همهٔ مردم قدرتمندتر گردد؛ زیرا مؤمن، به خالق جهان هستی ـ که حاکم بر همه چیز و سرچشمهٔ همهٔ قدرت‌هاست ـ اتکا دارد.

راه رسیدن به صفت توکل

توکل چنان‌که پیش‌تر گفتیم، نتیجهٔ شناخت خدا و ایمان به اوست. بنابراین برای ایجاد و تقویت این صفت باید معرفت و ایمان خود به قدرت و لطف خداوند را تقویت کنیم. از این رو باید در آفرینش جهان هستی و نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند اندیشید. تفکر و اندیشه در این امور به‌تدریج شناخت و ایمان به خدا و قدرت و عظمت او را در انسان تقویت می‌کند. افزون بر این تفکر در حالات متوکلان و لطف و رحمت خداوند نسبت به آنان نیز سودمند است.

---

۱. روم(۳۰): ۴۷.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۵۱.

۵. شکر

شکر وجه تمایز زندگی انسانی از حیوانی است.[۱] و در قرآن و روایات بر آن بسیار تأکید شده است. در برخی آیات، خداوند به‌صراحت انسان را به شکرگزاری از خود فرامی‌خواند:

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛[۲] بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ؛[۳] پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم؛ و شکرانه‌ام را به جای آرید، و با من ناسپاسی نکنید.

آنچه به‌روشنی اهمیت این صفت را نشان می‌دهد، این است که خداوند خود را نیز دارای این صفت می‌داند:

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا؛[۴] اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟ و خدا همواره سپاس‌پذیر [حق‌شناس] داناست.

قرآن شکرگزاری از خداوند را نتیجهٔ حکمت و فرزانگی می‌داند:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛[۵] و به راستی، لقمان را حکمت دادیم که: خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد، تنها برای خود سپاس می‌گزارد؛ و هر کس کفران کند، در حقیقت، خدا بی‌نیاز ستوده است.

از این آیه برمی‌آید که شکرگزاری از خداوند دستوری تعبدی نیست، و اگر هم دستوری

---

۱. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۴، ص ۱۴۸۴.

۲. زمر(۳۹): ۶۶.

۳. بقره(۲): ۱۵۲.

۴. نساء(۴): ۱۴۷.

۵. لقمان(۳۱): ۱۲.

نبود، عقل انسان به او فرمان شکرگزاری می‌داد. در روایتی از علی﵇ آمده است:

اولین چیزی که در ارتباط با خدا بر شما واجب است، شکرگزاری از نعمت‌های خدا و جستجوی رضایت اوست.[۱]

اگر خداوند برای سرپیچی از دستورهای خود وعدهٔ عذابی هم نداده بود، انسان برای سپاسگزاری از نعمت‌های او، می‌باید از دستورهای او سرپیچی نکند.[۲]

مفهوم شکر

شکر در لغت به معنای شناخت نعمت و سپاسگزاری از نعمت‌دهنده است. برخی از لغت‌شناسان گفته‌اند شکر به این معناست که فرد با زبان از نعمت‌دهنده سپاسگزاری کند و خود را وقف اطاعت از او کرده، به خود بباوراند که نعمت‌دهنده مولای اوست. شکر خدا نیز به معنای اعتراف به نعمت‌های خداوند و سرپیچی نکردن از دستورهای او است.[۳]

شکر سه عنصر دارد: شناختی، قلبی و رفتاری.[۴] عنصر شناختی شکر این است که آدمی بداند همهٔ نعمت‌ها از آنِ خداوند است و دیگران تنها واسطه‌ای میان خداوند و اویند تا نعمت‌ها به او رسد. عنصر قلبی آن است که انسان با مشاهدهٔ نعمت‌های خداوند دلشاد شود و عنصر عملی نیز آن است که نعمت‌های خداوند را در راهی که او دستور داده، به کار برد.

امام صادق﵇ می‌فرماید:

کسی که خداوند نعمتی به او عطا کند و او قلباً بداند که خداوند این نعمت را به او داده است، شکر نعمت را به جا آورده است.[۵]

شکر نعمت، دوری از حرام‌هاست و اتمام شکر به این است که بگوید: الحمد لله رب العالمین.[۶]

---

۱. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۴۸۴.

۲. همان.

۳. بنگرید به: ابن‌منظور، لسان العرب؛ فخرالدین الطریحی، مجمع البحرین.

۴. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۶.

۶. همان.

مفهوم صبر

صبر در لغت به معنای حبس کردن و بازداشتن است.[۱] بنابراین اگر کسی خود را از انجام کاری بازدارد، صبر کرده است. دانشمندان علم اخلاق معتقدند:

> صبر عبارت است از ثبات نفس و مضطرب نگشتن آن در بلاها و مصیبت‌ها و مقاومت کردن در برابر حادثه‌ها و سختی‌ها.[۲]

غزالی صبر را به معنای پایداری انگیزه دینی در برابر انگیزه‌های نفسانی و شیطانی می‌داند.[۳] بنابراین صبر بدین معناست که انسان در مقام پیروی از دستورهای خداوند، در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها از جمله وسوسه‌های شیطان، پایداری و مقاومت کند و از راه طاعت خدا منحرف نشود. گویی نفس انسان پیوسته صحنهٔ کارزار میان لشکریان عقل و جهل است. در این کارزار، فرشتگان حامی لشکریان عقل‌اند و شیطان‌ها حامی لشکریان جهل. اگر انسان تسلیم وسوسه‌های شیطان و لشکریان جهل شود، از مرتبه انسانیت به حیوانیت و بلکه پایین‌تر از آن سقوط می‌کند.[۴] اما اگر در برابر این وسوسه‌ها بایستد و از دستورهای عقل پیروی کند، به‌تدریج به درجات بالاتر نائل می‌گردد.

چرا صبر در نظام اخلاقی اسلام از چنین رفعتی برخوردار است؟ در پاسخ باید به دو نکته اشاره کرد: نخست آنکه دینداری به معنای شناخت خداوند و پذیرش یگانگی ربوبیت او و تسلیم شدن در برابر دستورهای اوست. مؤمن کسی است که هم به خداوند معرفت دارد، هم او را ربِ یگانهٔ جهان می‌داند و هم از او پیروی می‌کند.[۵] دوم آنکه پیروی از دستورهای خداوند جز با پایداری در برابر وسوسه‌های شیطان و لشکریان جهل ممکن نیست. از این رو در روایات، رابطه صبر با ایمان را چونان رابطه سر با بدن دانسته‌اند.

---

۱. بنگرید به: فخرالدین الطریحی، مجمع البحرین.

۲. ملااحمد نراقی، معراج السعادة، ص ۶۴۳.

۳. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل‌ماندگانند» (اعراف(۷): ۱۷۹).

۵. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۶.

افزون بر این، رابطهٔ فضیلت‌های اخلاقی با صبر نیز چون رابطهٔ صبر با ایمان است؛ زیرا هیچ کار پسندیده اخلاقی جز با صبر و استقامت در برابر لشکریان جهل انجام‌پذیر نیست و از این روست که برخی از علمای اخلاق گفته‌اند: «اکثر اخلاق داخل در صبر است.»[1]

منشأ صبر

در برخی روایات به منشأ و علت‌های صبر و استقامت اشاره شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی یقین و ایمان به خدا را سرچشمه صبر می‌داند.[2] در روایتی دیگر، ریشه صبر را یقین نیکو به خداوند بازگو می‌کند.[3] از این روایات روشن می‌شود که منشأ اصلی صبر در مؤمن، ایمان و یقین به خداست. مؤمن که خدا را می‌شناسد و به صدق وعده‌های او اطمینان دارد و می‌داند خداوند در مقابل همهٔ زحمت‌ها و سختی‌ها و تلخی‌هایی که وی در راه اطاعتِ او متحمل می‌شود، پاداشی درخور عطا خواهد کرد، در برابر همه اینها به نیکی مقاومت می‌کند. تاریخ اسلام نشان می‌دهد مؤمنان واقعی در برابر سختی‌ها چون کوه استوارند و هیچ‌گونه سختی نمی‌تواند آنان را از پیمودن مسیر خدا بازدارد.

درجات و مراتب صبر

صبر نیز چون دیگر صفت‌های ایمانی مراتب و درجاتی دارد. برخی دانشمندان اخلاق، مراتب چهارگانهٔ صبر را این‌گونه بیان کرده‌اند:

> نخست صبر در طاعت که سیصد درجه در ثواب بیفزاید؛ دوم صبر از آنچه حرام است که ششصد درجه بیفزاید؛ سوم صبر در معصیت در اول آن، که نهصد درجه بیفزاید و چهارم صبر بر بلا که درجه صدیقان است.[4]

همچنین نراقی بر پایهٔ انگیزه شخص صابر، صبر را سه درجه می‌داند:

> نخست صبر برای نشان دادن قوت نفس خود به مردم. این صبر عوام است که جز این دنیا را

۱. ملا احمد نراقی، معراج السعادة، ص ۶۴۴.

۲. تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۸۰.

۳. همان، ص ۲۸۱.

۴. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۲۵۲.

نمی‌بینند؛ دوم صبر برای رسیدن به پاداش‌هایی که خداوند وعده کرده است. این صبر زاهدان و پرهیزکاران است که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[1] سوم، خوشحال شدن از سختی‌ها و بلاها بدین سبب که هر چه از دوست رسد، نیکوست.[2]

در روایات نیز مراتبی برای صبر بیان شده است. در روایتی از پیامبر ﷺ آمده است:

صبر سه گونه است: صبر در مصیبت و صبر بر طاعت و صبر در معصیت. کسی که در هنگام مصیبت و سختی، صبر پیشه کند تا به‌خوبی آن را برگرداند، خداوند برای او سیصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازهٔ فاصله میان زمین و آسمان است. کسی که بر طاعت و پیروی از خداوند متعال صبر کند، خداوند برای او ششصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازهٔ فاصله میان زمین تا عرش است و کسی که از معصیت خداوند صبر کند، خداوند برای او نهصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازه فاصلهٔ زمین تا انتهای عرش است.[3]

انواع صبر

صبر، افزون بر درجات و مراتب، انواعی نیز دارد. امام علی ؑ می‌فرماید:

صبر دو گونه است: صبر در هنگام مصیبت و سختی که خوب و نیکوست و نیکوتر از آن، صبر در هنگام سرپیچی از دستورهای خداوند متعال است.[4]

در برخی آیات قرآن از صبر جمیل سخن به میان آمده است. خداوند در سوره معارج به پیامبر ﷺ چنین دستور می‌دهد:

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا؛[5] پس صبر کن، صبری نیکو.

---

۱. زمر(۳۹): ۱۰.

۲. ملااحمد نراقی، معراج السعادة، ص ۶۴۵.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۱.

۴. همان.

۵. معارج(۷۰): ۵.

یعقوب هنگامی که برادران یوسف پیراهن آلوده به خون دروغین یوسف را برای او آوردند، گفت: نفستان این کار را برای شما زیبا جلوه داده است؛ پس صبر جمیل باید:

> وَجَاؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ؛[۱] و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند. [یعقوب] گفت: «[نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است.] و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری‌ده است.»

از این آیات روشن می‌شود که صبر دو گونه است: صبر جمیل (نیکو) و صبر غیرجمیل (زشت). در روایتی از امام‌باقر﴿ع﴾ آمده است:

> صبر نیکو آن است که شخص مبتلا به سختی و مشقت، نزد مردم زبان به شکایت و گلایه نگشاید.[۲]

بر پایه این روایت، صبرِ زشت آن است که شخص مصیبت را تحمل کند، اما همراه با گله و شکایت. در روایتی دیگر آمده است: امام‌کاظم﴿ع﴾ به سماعه فرمود: چرا حج نکردی؟ عرض کرد: فدایت شوم! بدهی زیادی دارم و دارایی‌ام از میان رفته است، ولی بدهی‌ام برایم سنگین‌تر از نابود شدن دارایی است؛ به‌گونه‌ای‌که اگر کسی از یارانمان مرا به حج نفرستد، توانایی حج گزاردن ندارم. امام﴿ع﴾ فرمود: اگر صبر پیشه کنی، مورد غبطهٔ دیگران واقع خواهی شد و اگر صبر پیشه نکنی، خداوند مقدّرات خود را انجام خواهد داد، راضی باشی یا نباشی.[۳]

آثار صبر

صبر آثار ارزشمندی دارد که اولین اثر آن رسیدن به هدف است، در واقع به هیچ هدفی جز با صبر و استقامت نمی‌توان دست یافت. در روایات نیز بر این موضوع تأکید شده است. از

---

۱. یوسف(۱۲): ۱۸.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۳.

۳. همان، ص ۹۰.

امام علی(ع) روایت شده است:

صبر و استقامت، پیروزی است و شتاب کردن نیز مخاطره نمودن است.[۱]

صبر ضامن پیروزی است.[۲]

دومین اثر صبر، عزت و سربلندی است. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید:

آن‌که صبر و قناعت پیشه کند، عزیز و سربلند می‌شود.[۳]

سومین اثری که در متون اسلامی برای صبر بیان شده، به‌دست آوردن پاداش الهی است:

وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا؛[۴] و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد.

أُوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا؛[۵] اینانند که به [پاس] آنکه صبر کردند، غرفه[های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند شد.

راه دستیابی به صفت صبر

با توجه به مطالبی که دربارهٔ منشأ صبر بیان شد، نخستین و مهم‌ترین راه برای ایجاد این صفت، تقویت یقین و ایمان به خداست؛ دانشمندان علم اخلاق راه‌های دیگری نیز برای ایجاد و تقویت این صفت پیشنهاد کرده‌اند. نراقی پنج راه برای دستیابی به صفت صبر برشمرده است:

۱. ملاحظه کردن احادیثی که دربارهٔ مصیبت‌ها و سختی‌ها و حکمت آنها وارد شده است؛

---

۱. تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۸۳.
۲. همان.
۳. همان، ص ۲۸۴.
۴. انسان(۷۶): ۱۲.
۵. فرقان(۲۵): ۷۵.

۲. مطالعهٔ احادیثی که در خصوص فضیلت صبر و پیامدهای نیکوی آن در دنیا و آخرت آمده است؛

۳. توجه به اینکه زمان مصیبت و بلا اندک و کوتاه است؛

۴. دانستن این نکته که جزع و بی‌تابی سودی ندارد؛

۵. ملاحظه کردن حال کسانی که به بلاهایی مبتلا شده و صبر پیشه کرده‌اند.[1]

غزالی نیز در کیمیای سعادت آورده است:

> برای دستیابی به صفت صبر (پایداری انگیزه دینی در برابر انگیزه شیطانی) باید انگیزهٔ دینی را تقویت و انگیزهٔ شیطانی را تضعیف نمود و این در هر موردی متفاوت است. برای مثال، اگر کسی می‌خواهد در مقابل شهوت جنسی پایداری کند، نخست باید این انگیزه را تضعیف کند. برای این کار می‌باید از خوردن غذاهای مقوی دوری نماید و روزه بگیرد؛ به صحنه‌های مهیج شهوت ننگرد و با ارضای آن از راه حلال آن را تسکین دهد. از سوی دیگر، باید انگیزهٔ جنگیدن و مقاومت در برابر شهوت را در لشکر فرشتگان ایجاد و تقویت کند و این حاصل نمی‌شود، جز با تأمل در فایدهٔ مقاومت و صبر و دانستن این مطلب که لذت حاصل از گناه، موقت و ناپایدار و پیامدهای آن مستمر و پایدار است. افزون بر این، باید با تمرین مقاومت در برابر انگیزه‌های شیطانی و درگیر شدن با آنها، خود را تقویت نماید.[2]

۷. اخلاص

اخلاص یکی از ویژگی‌های بنیادین مؤمن است و در متون دینی بر آن بسیار تأکید شده است. خداوند در قرآن به پیامبرﷺ دستور می‌دهد خالصانه خدا را بپرستد:

> فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ * أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ؛[3] پس خدا را ـ در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص‌کننده‌ای ـ عبادت کن؛ آگاه باشید: آیینِ پاک از آنِ خداست.

> قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ * وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ؛[4] بگو: من

---

۱. بنگرید به: ملااحمد نراقی، معراج السعادة، ص ۶۵۵ ـ ۶۵۲.

۲. بنگرید به: ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳. زمر(۳۹): ۲ و ۳.

۴. زمر(۳۹): ۱۱ و ۱۲.

قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد همواره گروهی از آنان عهده‌دار این وظیفه باشند:

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛[۱] و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند.

در سخنان اولیای دین نیز بر این ویژگی بسیار تأکید شده است. پیامبراکرم ﷺ فرمود:

هر کسی مردم را به کارهای پسندیده فرابخواند و از کارهای ناشایست بازدارد، جانشین خدا و فرستاده او در زمین است.[۲]

امام‌علی ﷺ نیز می‌فرماید:

امربه‌معروف برترین اعمال مردم است.[۳]

هدف و غایت دین امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و برپاداشتن حدود الهی است.[۴]

امام‌باقر ﷺ در بیانی می‌فرماید:

امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر واجبی عظیم است که دیگر واجب‌های الهی با آن برپا می‌شود. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر راه پیامبران و روش صالحان است؛ واجب بزرگی است که به وسیلهٔ آن دیگر فریضه‌ها اقامه، راه‌ها امن، درآمدها حلال، مظالم بازگردانده، زمین آباد و حق از دشمنان گرفته و کارها مستقیم می‌شود.[۵]

اهمیت این مسئله تا بدانجاست که پیامبر ﷺ فرمود:

همانا خداوند عزوجل مؤمن سست را که دین ندارد، دشمن می‌دارد. عرض کردند: ای

---

۱. آل عمران(۳): ۱۰۴.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۹۴۰.
۳. همان، ص ۱۹۴۱.
۴. همان.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۶.

> رسول خدا! مؤمنی که دین ندارد، کیست؟ فرمود: کسی است که از کارهای ناشایست منع نمی‌کند.[۱]

مفهوم امر به معروف و نهی از منکر

معروف در لغت به معنای «شناخته‌شده» است. بنابراین هر رفتاری که در میان مردم رایج باشد معروف است. اما به‌تدریج موارد کاربرد این واژه محدود و تنها به رفتارهایی اطلاق شد که از نظر مردم پسندیده است. از این رو، معروف معادل رفتار پسندیده و امربه‌معروف به معنای دستور دادن به رفتارهای پسندیده است.

منکَر نیز در لغت به معنای ناشناخته است و هر رفتار ناشناخته را منکر گویند و چون عموم مردم معمولاً از رفتارهای ناپسند پرهیز می‌کنند آن رفتارها در میان مردم ناشناخته و منکر است. موارد کاربرد این واژه نیز به‌تدریج محدود و تنها به رفتارهای ناپسند اطلاق شد؛ بنابراین نهی از منکر بازداشتن و منع کردن از رفتارهای ناپسند است.

در نظام اخلاقی اسلام معیار پسندیده و ناپسندیده بودن رفتار، منابع دینی است. معروف آن است که در منابع دینی به‌عنوان رفتار پسندیده معرفی شده و منکر نیز آن است که در منابع دینی ناپسند شمرده شده است. از این رو، برخی در تعریف امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر گفته‌اند:

> امربه‌معروف عبارت است از ارشاد به راه‌های رشد و نجات‌بخش و نهی‌ازمنکر عبارت است از منع از آنچه با شریعت موافق نیست.[۲]

آثار امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

۱. اجرا شدن دستورهای دینی و رواج آنها: در روایات متعددی آمده است که امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب می‌شود دیگر فرایض دینی نیز مورد توجه و عمل قرار گیرند و درنتیجه

---

۱. همان، ص ۵۹.

۲. قاسمعلی کوچنانی، فرهنگ اخلاق، ص ۳۹ و ۴۰.

احکام الهی در جامعه رواج و رونق بیابند. در روایت است:

امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر راه پیامبران و روش صالحان است؛ واجب بزرگی است که به وسیله آن دیگر فریضه‌ها اقامه می‌شوند.[۱]

۲. آبادی زمین و برقراری عدالت: امربه‌معروف موجب می‌گردد زمین آباد شده و عدالت و داد در جامعه حاکم شود. در روایتی از امام‌باقر؟ع؟ می‌خوانیم:

به وسیله امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر راه‌ها امن، درآمدها حلال، مظالم بازگردانده، زمین آباد و داد مظلومان از ظالمان گرفته می‌شود و کارها درست می‌گردد.[۲]

۳. تقویت مؤمنان و تضعیف منافقان: چنان‌که گفتیم، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب رواج دستورهای دینی در جامعه می‌شود که این امر خود باعث تقویت مؤمنان نیز می‌گردد و آنها را در جامعه پرارج‌تر می‌کند. در مقابل، موجب تضعیف منافقان نیز هست؛ زیرا آنان به انجام دستورهای الهی چندان تمایلی ندارند. امیرالمؤمنین؟ع؟ می‌فرماید:

آن‌که به نیکی‌ها امر کند، مؤمنان را تقویت کرده است.[۳]

۴. حاکمیت یافتن مؤمنان: در روایات متعددی به این موضوع تصریح شده که ترک امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب حاکمیت یافتن اشرار بر جامعه اسلامی می‌شود. پیامبر؟ص؟ می‌فرماید:

هرگاه مردم امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر نکنند و از نیکان اهل‌بیتم پیروی نکنند، خداوند اشرارشان را بر آنها حاکم می‌کند. در این صورت، نیکان آنان، فرامی‌خوانند ولی پاسخی نمی‌شنوند.[۴]

این روایت به‌روشنی بیان می‌دارد که عمل به این فرضیه در جامعه موجب حاکمیت یافتن مؤمنان و ترک آن نیز باعث حاکمیت یافتن اشرار می‌شود.

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۶.
۲. همان.
۳. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۹۴۱.
۴. همان.

شرایط امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

آیات و روایاتی که در مباحث پیشین آوردیم، آشکارا وجوب و ضرورت عمل به این وظیفهٔ اخلاقی را بیان می‌کنند. از همین رو، علمای اسلامی جملگی معتقد به وجوب این عمل هستند. البته باید دانست که وجوب این عمل، کفایی است؛ بدین معنا که اگر گروهی یا فردی به این وظیفه عمل کردند، لازم نیست دیگران بدان اقدام کنند.[۱] افزون بر این، باید توجه داشت که امر کردن به واجبات و نهی کردن از محرمات واجب است و امر کردن به مستحبات و نهی کردن از مکروهات نیز امری مستحب.

با این همه، عمل به این وظیفه شرایطی دارد که بدون آنها کسی نمی‌تواند بدان اقدام کند:

۱. بداند عملی را که شخص دیگر انجام داده حرام، یا عملی را که ترک کرده، واجب است.

۲. باید احتمال دهد امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بر فرد امر یا نهی‌شده تأثیر می‌گذارد. بنابراین اگر بداند امر و نهی او بی‌فایده است، نباید به این کار اقدام کند.

۳. اگر بداند امر و نهی او موجب می‌شود خود وی یا نزدیکانش متحمل ضرر مالی یا جانی شوند، این وظیفه از او ساقط می‌شود. البته این شرط در صورتی است که ترک امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب از میان رفتن اصل دین یا ایجاد بدعت و تحریف در دین نشود.

۴. باید بداند فردی که مرتکب حرام شده یا واجبی را ترک کرده، از آن کار پشیمان نیست و قصد تکرار آن را دارد.[۲]

در روایات نیز به این شرایط اشاره شده است: از امام صادقعلیه السلام پرسیدند: آیا امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بر همهٔ مسلمانان واجب است؟ فرمود: خیر. از وی پرسیدند: چرا؟ فرمود: «امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر تنها بر مسلمان قدرتمند مُطاعِ آگاه به معروف و منکر واجب است، نه بر مسلمان ضعیفی که راه به جایی ندارد.»[۳]

راه و روش امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

در اینجا دو پرسش مطرح می‌شود: نخست اینکه چرا برخی در انجام این وظیفه سستی

---

۱. بنگرید به: امام خمینی﵀، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۴۴.

۲. بنگرید به: همان، ص ۴۵۲.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۶۰.

می‌کنند؟ دیگر اینکه چگونه باید دیگران را به نیکی‌ها امر و از زشتی‌ها باز داشت؟

برای پاسخ به پرسش اول می‌توانیم از برخی روایات بهره گیریم. در روایات متعددی به این موضوع اشاره شده که سستی در انجام امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، از ترس ضرر جانی و مالی ناشی می‌شود. در روایتی آمده است:

> امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر مرگ انسان را نزدیک و روزی او را دور نمی‌کند، بلکه پاداش الهی را مضاعف و مزد را بیشتر می‌کند.[1]

علمای اخلاق نیز معتقدند: سبب کوتاهی کردن در امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، یا ضعفِ نفس است یا طمع مالی.[2]

بنابراین کسی که می‌خواهد خود را برای انجام این وظیفه آماده کند، نخست باید ترس جانی و مالی و طمع از دیگران را از خود دور کند که این جز با قوت نفس و مجاهده به‌دست نمی‌آید.

علمای اسلامی در پاسخ به پرسش دوم، با استناد به روایات معصومین علیهم‌السلام معتقدند امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر مراتبی دارد:

۱. انکار قلبی: که کاری انجام دهد که نشان‌دهنده انزجار قلبی او از کار ناپسند است. مثلاً در مواجهه با صحنه‌ای ناشایست می‌تواند چشم خود را ببندد، روی ترش کند، روی بگرداند یا از آن مجلس خارج شود.[3]

۲. امر و نهی زبانی: در صورتی که امر و نهی پیشین مؤثر واقع نشد، می‌باید وی را با گفتار از کار ناشایست بازدارد و به کار نیک امر کند. البته امر و نهی زبانی نیز مراتبی دارد: نخست باید با سخن نرم و با موعظه و ارشاد او را امر و نهی کند، اما اگر مؤثر نیفتاد، با امر و نهی و در صورت کارگر نیفتادن، با سخن خشن و تهدید او را امر و نهی کند.[4]

۳. امر و نهی عملی: در این مرحله شخص می‌تواند با اعمال قدرت فرد را از کار زشت باز

---

۱. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۹۴۴.

۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، معراج السعادة، ص ۳۶۸.

۳. بنگرید به: امام خمینی رحمه‌الله، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۴۵۷.

۴. بنگرید به: همان، ص ۴۵۸.

داشته و به کار نیک وادارد. اما باید دانست این مرحله بر عهدهٔ حاکم شرعی است و تنها با اجازه او می‌توان بدان اقدام کرد.[۱]

۴. اصلاح میان مردم

اصلاح میان مردم از اموری است که در قرآن بر آن بسیار تأکید شده است. خداوند در سورهٔ انفال می‌فرماید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ؛[۲] [ای پیامبر،] از تو دربارهٔ غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: «غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید، و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

در آیه دیگری آمده است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛[۳] در حقیقت مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

در آیهٔ دیگری خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد اگر دو گروه از مؤمنان به جنگ با یکدیگر برخاستند، میان آن دو صلح و آشتی برقرار کنند و اگر یکی از آن دو در صدد ستم بر دیگری برآمد، باید به جنگ با آن گروه برخیزند:

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛[۴] و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز]

---

۱. بنگرید به: همان، ص ۴۶۰.

۲. انفال(۸): ۱.

۳. حجرات(۴۹): ۱۰.

۴. حجرات(۴۹): ۹.

شکر هر نعمت ـ هرچند بزرگ باشد ـ این است که خدا را بر آن، سپاس گویی.[1]

در سیرهٔ معصومان ﷺ شکر جایگاه ویژه‌ای دارد. به‌عنوان مثال پیامبر ﷺ شبی در خانهٔ عایشه بود. عایشه از ایشان پرسید: چرا خودتان را چنین به زحمت می‌اندازید، با اینکه خداوند همهٔ گناهان شما را آمرزیده است؟ پیامبر ﷺ در جواب فرمود: «آیا نباید بنده‌ای شاکر باشم؟»[2]

در روایت دیگری آمده است: پیامبر ﷺ سوار بر شتر در حال مسافرت بود. ناگهان از شتر پیاده شد و پنج بار سجده کرد. هنگامی که سوار شد، اصحاب به او عرض کردند: ای رسول خدا! کاری انجام دادی که ما انجام نمی‌دهیم؟ فرمود:

آری، جبرئیل نزد من آمد و از جانب خداوند بشارت‌هایی داد. برای هر بشارت الهی سجده‌ای کردم.[3]

هشام‌بن احمر نیز نقل می‌کند:

در اطراف میدنه همراه با امام‌کاظم ﷺ بودیم که ناگهان امام ﷺ از مرکب پیاده شد و به سجده افتاد و سجدهٔ امام طولانی شد. سپس سر برداشت و سوار شد. عرض کردم: فدایت شوم! سجده را طولانی کردی؟ فرمود: نعمت‌هایی را که خداوند به من عطا کرده بود، به خاطر آوردم و دلم خواست از خداوند سپاسگزاری کنم.[4]

منشأ شکر

چرا مؤمن شکرگزار نعمت‌های خداوند است؟ از نظر قرآن تفاوت مؤمن و کافر در سپاسگزاری مؤمن، و ناسپاسی کافر در برابر خداوند است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛[5] ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

---

۱. همان.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۵.
۳. همان، ص ۹۸.
۴. همان، ص ۹۹.
۵. انسان (۷۶): ۳.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ؛[۱] پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم؛ و شکرانه‌ام را به جای آرید؛ و با من ناسپاسی نکنید.

گاه نیز شکر و کفر در مقابل هم به کار رفته‌اند:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛[۲] کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.»

بنابراین ریشهٔ ایمان، روحیهٔ سپاسگزاری است و ریشهٔ کفر روحیهٔ ناسپاسی. از این رو باید گفت سپاسگزاری در برابر نعمت و نعمت‌دهنده از بدیهیات است؛ اساساً تفاوت زندگی انسانی و حیوانی در شکرگزاری کردن یا نکردن است. از این رو، کسانی که در برابر نعمت‌های خداوند ناسپاس‌اند یا نعمت‌های خداوند را نمی‌شناسند و از آن غافل‌اند، همان طغیان‌گران‌اند.

بنابراین دلیل شکرگزاری مؤمن در برابر نعمت‌های خداوند عبارت است از:

۱. فطرت انسانی سالم که شاکر بودن در برابر نعمت و صاحب نعمت را اقتضا می‌کند؛

۲. شناخت نعمت‌های الهی و اینکه همهٔ آنها از آنِ خداوند است؛

۳. توجه به نعمت‌های الهی.

مراتب و درجات شکر

شکر نیز مانند دیگر صفت‌های ایمانی مراتب و درجاتی دارد. به هر میزان که شناخت فرد از نعمت‌های خداوند ژرف‌تر و دلشادی او صافی‌تر و استفاده او از نعمت‌ها در مسیر مطلوب

---

۱. بقره(۲): ۱۵۲.

۲. نمل(۲۷): ۴۰.

خداوند باشد، درجه شکر او نیز بالاتر خواهد بود. غزالی منشأ دلشادی کسی که نعمتی به او می‌رسد را یکی از این سه چیز می‌داند: ۱. نیازی از نیازهای او تأمین شده است؛ ۲. وی آن نعمت را نشانهٔ توجه و عنایت خداوند به خود می‌داند؛ ۳. آن را وسیله‌ای می‌داند برای تقرب بیشتر به خداوند.[۱] دلشادی اول اساساً شکر نیست، دومی نیز گرچه شکر است، هنوز به اوج آن نرسیده اما سومی بالاترین مرتبه شکر است. در روایات آمده است: حقِ شکرگزاری از خداوند، آن است که انسان بداند نمی‌تواند نعمت‌های خداوند را چنان‌که بایسته است، شکر بگوید؛ زیرا شکرگزاری از نعمت‌های خداوند نیز نعمتی دیگر از جانب اوست بر انسان.[۲]

آثار شکر

در روایات علاوه بر آثار اخروی شکر به آثار دنیوی آن نیز اشاره شده که مهم‌ترین آن افزایش نعمت و دوام آن است. در آیات و روایات بر این موضوع تأکید شده که شکرگزاری در برابر نعمت‌ها موجب افزایش نعمت می‌شود:

> وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛[۳] و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

در روایات نیز همین مضمون بیان شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

> خداوند باب شکر را بر بنده‌ای نمی‌گشاید تا باب زیادی نعمت را بر او ببندد.[۴]

در روایتی دیگر از امام‌صادق ؑ می‌خوانیم:

> آن را که بر تو نعمتی داده است، سپاس بگزار و بر آن که سپاس می‌گزارد، نعمت ده، که

---

۱. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. امام‌صادق ؑ فرمود: «خداوند به موسی وحی فرستاد که ای موسی! مرا چنان‌که باید، شکر کن. موسی عرض کرد: خدایا! چگونه تو را چنان‌که سزاوار توست شکر کنم، در حالی‌که هر شکری که به‌جا می‌آورم، نعمتی است که به من عطا می‌کنی؟ خداوند فرمود: موسی! اکنون که دانستی شکر تو هم نعمتی است از سوی من، شکر مرا به‌جا آوردی.» (محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۸.)

۳. ابراهیم (۱۴): ۷.

۴. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۴.

نعمت‌ها هرگاه شکرگزاری شوند، زوال نمی‌پذیرند و هرگاه ناسپاسی شوند، دوام نمی‌آورند. شکر موجب زیادی نعمت و مانع دگرگونی آنهاست.[۱]

راه رسیدن به صفت شکر

چنان‌که در بحث منشأ شکر بیان شد، علت ناسپاسی مردمان، یا ناآگاهی آنان از نعمت‌های خداوند است (چرا که نمی‌دانند همهٔ نعمت‌ها از سوی اوست)، یا غفلت آنان از این نعمت‌ها و یا آنکه در برابر خدا سر عصیان و طغیان دارند که برای به‌دست آوردن صفت شکر باید موانع پیش‌گفته مرتفع شود.

عالمان اخلاق راه‌هایی برای این منظور پیشنهاد کرده‌اند:

نخست اینکه انسان، خداوند و نعمت‌های او را بشناسد و بداند هر نعمتی که به او می‌رسد، از جانب خداست. آسان‌ترین راه برای شناخت نعمت‌های خداوند، تفکر در جهان آفرینش و موجودات آن است و اینکه خداوند چگونه امکانات و ابزارهای لازم برای تأمین نیازهای هر موجودی را فراهم آورده و منابع مورد نیاز آنها را در محیط پیرامونشان آفریده است.

دوم اینکه انسان توجه کند که خداوند نعمت‌های بسیاری در اختیار مردم نهاده که از آنها غافل‌اند. برای مثال، هوا، آب، چشم، گوش، عقل و دیگر اعضای بدن که همه از نعمت‌های بزرگ الهی است، اما از آنجا که این نعمت‌ها از همان آغاز همراه آدمی بوده، اساساً آنها را نعمت نمی‌شمارد. غزالی نقل می‌کند که فردی نزد بزرگی، از بینوایی خود گله می‌کرد. بدو گفت: خواهی که چشم نداشته باشی و در برابر، ده‌هزار درهم داشته باشی؟ مرد گفت: نه. گفت: عقل؟ گفت، نه. گفت: گوش و دست و پای؟ گفت نه. گفت: پس خداوند پنجاه هزار درهم مال نزد تو دارد؛ چرا از او گله می‌کنی؟[۲]

۶. صبر و استقامت

شاید در قرآن و روایات، پس از ایمان به خدا هیچ صفتی مانند صبر ستایش و به آن توصیه نشده است. شهید مطهری می‌نویسد: قرآن‌کریم در سوره عصر ضمن تأکید،

---

۱. همان.

۲. ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۲۸۰.